

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض عباده الصالحين * ونشره بجهد بعض عبد انه المجاهدين * واوضحه واوطى لسان بعض عبيده المنيبين * ولقنه حجة ابطالا لتمويهات الباطلين * فخصصه بهذه العناية من بين الطالبين * وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله سيد المرسلين * شفيع المذنبين * ووسيلتنا في الدنيا والدين * واله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراسخين * الى يوم الدين *

امابعد مي گويد بنده اميد وار برحمت پروردگار محمد وجيه ابو الفضل المبشر ابوه باللقب المورخ بيد ار بخت الصديقي الحنفي القادري المدرس في المدرسة الكلكتية غفر الله له ولوالديه

واحسن اليهما واليه ابن المولوي مولى بخش ابقاه رب العرش
که درین زمان فتنه توامان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان
برچند گروه متفرق شده اند وافتراق ایشان در امور دین
سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال
رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسومها آبای
خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و بهیچ وجه بمواعظ
ونصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که
پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و دران زمان علما می دیندار
پرهیزگار و اولیاء نیک کردار بودند پس انچه به تحقیق ایشان
حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت
اینها مصداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم
سورهٔ بقره است وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ
مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده
است آن را خدای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند
که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی
را که پدران خود را بران چیزیافته ایم * پس الله تعالی در شان

اینها می فرماید که ایا پیروی روش پدران خود ها خواهند نمود اگر چه پدران آنها چیزی را نفهمند و بوجهی راه راست نیابند نعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات فاسده در دل ایشان مستحکم نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف وکرامت و اهل فضل و شهامت و مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال والاکرام بودند اگر این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مبانتر آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند * چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات سادات العادات * و درحق ایشان نیز نصایح و مواعظ سود مند نمی گردد * وخاصة دربارهٔ ایشان باعث دیگر نیز هست و آن این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تخمیق و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد
و نذر و نیاز که همین وجه معیشت و سرمایهٔ حیات ایشان است
بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از انها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند
تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش بر قرار ماند و فتوحات
آبائی در بارهٔ ایشان نیز جاری و ساری باشد * و ازین فرقه کسانیکه
چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیار کرده
و رسائل تالیف نموده بر امور بدعیهٔ آبای خود بدلایل مرجوحه
و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات رکیکه و روایات
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند * و در واقع این
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو
بست و نهم در سورهٔ زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوْا اِنَّا وَجَدْنَا
اٰبَاءَ نَا عَلٰی اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُّهْتَدُوْنَ * و نیز در همین رکوع حکایت
اقوال ایشان می فرماید که اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَ نَا عَلٰی اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ
مُّقْتَدُوْنَ قٰلَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ اٰبَاءَكُمْ قَالُوْا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ

یه کافرون ترجمه بلکه می گویند بد رستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه وسیرتی و ما بر کردارهای آنها را دیافته کایم ونیز قول ایشان را روایت می نماید که می گویند بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر کیشی و روشی و ما بر پیهای ایشان اقتدا کنندگانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا متابعت پدران جاهل خود می کنید اگر چه بیاریم راهی را که راست تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از راه و روش شما انکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *

بیت * خلق را تقلید شان بر باد داد * که دو صد لعنت بر این تقلید باد
* گر چه عقلش سوی بالا می پرد * مرغ تقلیدش به پستی می برد *

نعوذ باالله منهم و من عقایدهم * لیکن بعضی از ایشان که الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم و مستقیم اند و قلیل ماهم * گروه سیوم کسانی اند که آبای ایشان جهال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما و شرفا اندوختند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت عبارت خوانی آموختند * بعده عظمت مکان و رفعت شان ایشان دیده و خست و حقارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا و لباس و هیئات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیحه
آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند * بعده هوس
تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم
خود لیاقت وعظ فراهم آورده در زمرهٔ علماء و فرقه شرفاء داخل
شدند و در مجالس شادی انیس ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعده با علما و شرفا دم مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت
شرفا بهره اندوزند * لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت وعظ را
پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقص ذاتی اول رسوم و عادات
پیشینگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از انها
تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال پدران
و افعال قدیان خود بیزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از انها
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیراچه

مضمون حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنبِ کَمَن لَا ذَنبَ لَهُ
یعنے توبہ کنندہ از گناہ مانند کسی است کہ اصلا گناہ نہ کردہ است
ما از ان عیوب پاک و صاف شدیم * و عیب پدران بہ پسران
سرایت نمی کند زیرا چہ آبای اکثر پیغمبران باعمال قبیحہ و اقوال کفریہ
گرفتار بودند و ہرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل کہ از اولاد آنہا
بودند نگردید * واز انجا کہ ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
نیست کہ فرق کنند کہ کدام رسوم کفریہ و کدام بدعت محرمہ و کدام
بدعت کروہہ و کدام بدعت مباحہ و کدام بدعت حسنہ و کدام
بدعت واجبہ است لہذا ہر فعلیکہ صراحۃً در شرع شریف مذکور
نیست و ہم در میان این اقوام مشہور نہ پس علی الاطلاق آن ہمہ
افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و ہمہ
بدعت را سیئہ می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومہ و اعمال مرسومہ
بالکلیہ منع می کنند * و علی ہذا القیاس در مسائل شرعیہ آنچہ در ذہن
و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دہند * و چون مردمان
ایشان را مثل علما و شرفا نمی شمردند و توقیر و تعظیم و اکرام
و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
بہ طمع حصول کمال عزت و ہوس تساوی مرتبت نہایت گوئی

وعجیب جوئی علما شعار و دثار خود ساختند و به توهین علما وتشنیع شان پرداختند* وکمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار دنیادارانند و نوکری نصارا می کنند* وحال آنکه حکم نوکری نصارا ودیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه درصورتیکه اهانت مسلم یا اعانت بر ظلم یا خلل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی* وغرض ایشان از اهانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان گرویده شوند و از ایشان روتافته باینها رجوع آرند مگر کسانی که او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است پس ازین حرکات ناشایسته وافعال ناباسته باز مانده اند اما این چنین کسان بسیار اندک اند* ودرحقیقت باعث این همه فتنه و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن است که این ناهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است* قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَیْرِ اَهْلِهٖ کَمُقَلِّدِ الْخَنَازِیرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید و زر را به خنزیر پوشانید* ودرحقیقت این گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال
در شرح شیخ عبد الحق رح مرقوم است که قص بمعنی وعظ
گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص واعظ را گویند * آن حضرت
صلی الله علیه وسلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی متکبر معجب که طالب ریاست و اتباع هوا و ریا می کند
و تصدر می جوید * و مختال بخای معجمه است و در روایات
دیگر محتال بحای مهمله نیز آمده است از حیله * و درین زجر است
از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علما کسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجاده
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان جایز نبود چنانچه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی می کنند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستنی است که در شهری که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر جمیع علماء معتمدین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل وعظ دانند بسبب اتفاق او را اجازت وعظ گفتن و اذن پند و اندرز دهند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری که امام جمعه نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و باتفاق خود ها آنرا امام جمعه وعیدین نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعه وعیدین درست خواهد بود * و همین حکم است در باب تقرر قاضی بالکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض محصور شده بودند و بسبب خوف بلوائیان از خانه خود بیرون آمدن نمی توانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است قال الشافعي رح السلطان ليس بشرط لما روي ان عثمان رض حين كان محصوراً صلى علي رض الجمعة بالناس قلنا يحتمل انه فعل

ذلک باذن عثمان رض ولو فعل بغیر اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا علیه وعند ذلک یجوز لان الناس احتاجوا الی اقامة الفرض فاعتبرا جتماعهم * وایضا فی العالمکیریة ولو تعذر الاستیذان من الامام فاجتمع الناس علی رجل یصلی بهم الجمعة یجوز *

وگروه چهارم مانند گروه سیوم بجمیع امور مرقومه موصوف اند بالکه در بدو حال خودها از قسم گروه سیوم بودند ایانند رنج غلو و فساد در دین و خصومت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر تو سیومین سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خودها بیرون افتاده مذهبی جدید حادث نمودند واحوال ایشان بالتفصیل در نسخه نظام الاسلام بیان کرده ام ونیز در خطبه رسالهٔ سبعهٔ سیاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * اما در نیجا بملاحظهٔ تفصیل گروهای مسلمانان که درین زمان متفرق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقوم می گردد * که اکثر ایشان از اولاد اوباش و نسل ارذال اند که چندی در خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده آداب نشست و برخواست اندوخته وعادات ایشان درابواب لباس و رفتار وگفتار وغیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت خوانی حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم رافضیان بادرجماعت

گروه بد اعتقادان مدتی دراز بوده ترجمهٔ قرآن شریف و بعض
نسخهای حدیث وچند رسالهٔ هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال
ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم فضیلت و شرافت
زدند و به طمع حصول شرافت و درک ریاست وعظ و نصیحت را
دام حصول آرزوی خودها و وسیلهٔ سرمایهٔ معیشت خودها
ساختند * اما عیب خساست آبائی و عار رذائت قدمائی ایشان
مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال
شنیعهٔ پدران و اعمال قبیحهٔ قدیمان خود را مطلقاً و عموماً حرام
و بدعت سیئه و شرک و کفر می گویند یا تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند *
و هم چنین بهوس تعلّی و حرص تفوّق طعن و توهین در اعمال علما
و تشنیع در اقوال شرفا و تحسین افعال و تزئین خصال خودها
و تحقیر بزرگان دین و اهانت فضلاء شرع مبین شروع کردند تا عوام
از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند *
وخلاصه آنکه پردهٔ حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود
برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هرچه
در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند *
بیت * باش بی فکر و بادشاهی کن * بی حیا باش و هرچه خواهی کن *

وعلیٰ هٰذا القیاس درباب مسایل اعتقادیه و احکام عملیه ما ناقل هر چه در گمان پریشان و خیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه فتوی می دهند * و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت و بطالت ایشان در هر امور خصوصاً در احکام شرعیه بر هرکس و مه ظاهر شد و روز بروز ندامت بر ندامت افزود و باران ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از تمامی فضلا بی اعتماد شوند و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت و ضلالت ایشان ظاهر نگردد * پس اولاً ربقهٔ تقلید از گردن خود ها کشاده طعن و تشنیع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب ائمهٔ دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید * و کارهای ایشان بانواع مختلفه است * یکی از آنها این است که وقتی که کسی از طالب العلم ایشان را از طریقهٔ اینها استفسار می نماید یا کسی در مجلس سرداران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و یا قولی از اقوال اینها می پرسد پس انکار محض می کنند و می گویند که من حنفی ام و سرداران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از ان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند * و
اگر در مجلس حنفیان بهی بند می شوند و وقت نماز می رسد پس
منافقانه بطور حنفی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رسالهٔ
سبعهٔ سیّاره بفضله تعالی مستوعباً و مستوفیاً مذکور خواهد شد * خلاصه
آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارید که
خلاف قرآن و حدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین
اعتقاد نه کنید که از رای خود ها گفته اند و می گویند بلکه هرچه از ترجمهٔ
قرآن و حدیث دریابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را
بانواع مختلفه و باوضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر
می سازند که تفصیل آنها را دفتری شاید و طوماری باید * و ردنه رخنه در
امور دین آن قدر رخنه و فساد انگیختند که از تقریر افزون و از تحریر
بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات اعمالهم
من یهد ه الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له * و در حقیقت
این گروه مظهر معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت
در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا
خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات
درین قوم درست و راست بی کم و کاست یافته می شود و بعینها

بر آنها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع

در باب ما جاء في الكذابين الذين بين يدي الساعة مرقوم است

روي الطبراني عن عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة

الدجال وبين يدي الدجال كذابون ثلثون او اكثر قلنا ما آياتهم

قال ان ياتوكم بسنة لم تكونوا عليها ليغيروا بها سنتكم ودينكم فاذا

رايتموهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروی

است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آئینه بیشک

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که می فرماید که بیشک

پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک

قوم دروغ گویان که سردار ایشان سی بلکه زیاده خواهند بود *

پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که

علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند

که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید

یعنے کاری نو را دین گفته و آنرا سنت نام نهاده شمار ا تعلیم خواهند کرد

و ترغیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا

عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجا می آوردید پس آن قوم سنت

دیگر را بشما تعلیم و تحریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید آنرا تغیر دهند و آن را بسنتی دیگر بدل کنند یعنے آن سنت را انہ شما ترک سازند و دین و مذہب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون آن قوم را بہ بینید از ایشان کنارہ کشید و ایشان را دشمن دین دانید و از ایشان دشمنی دارید * و این کتاب مجمع الزواید جامع است کتب احادیث معتبرۂ معتمدہ را کہ سوای صحاح ستہ است و چنانچہ جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است کہ آن را صحاح ستہ می گویند ہم چنین مجمع الزواید جامع است کتابہای حدیث را کہ سوای صحاح ستہ است مانند بیہقی و طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز و غیر ایشان * و این کتاب نزد مولف این رسالہ موجود است ہر کرا خواہش مشاہدۂ آن باشد تشریف آوردہ معاینہ کند * و در مشکوۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ مرقوم است عن ابی ھریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یَکُوْنُ فِیْ آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُوْنَ کَذَّابُوْنَ یَأْتُوْنَکُمْ مِنَ الْاَحَادِیْثِ مَا لَمْ تَسْمَعُوْا اَنْتُمْ وَلَا آبَاءُکُمْ فَاِیَّاکُمْ وَاِیَّاھُمْ وَلَا یُضِلُّوْنَکُمْ وَلَا یَفْتِنُوْنَکُمْ رواہ مسلم در شرح شیخ عبد الحق دہلوی رح در شرح این حدیث

مرقوم است یعنی ازاینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در آخرزمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند که خود را به مکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در و غهای خود را ترویج دهند و مردم را به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند * و می آرند پیش شما از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا * و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود تا گمراه نه گردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت با ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مثنوی *

چون بسی ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست

حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون

ز آنکه صیاد آورد بانگ صفیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

کار مردان روشنی و گرمی است * کار دونان حیله و بی شرمی است

انتهى من الشرح المذکور بلفظه * گروه پنجم علمای دنیا اند

و فضلای شریعت شعار که حق جوئی و صدق گوئی شیوهٔ
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی
نفس اماره روا نمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود
و یا رسوم آبای خود را در ان دخل نمی دهند بلکه هرچه قول صحیح و
حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هرچه بآن سنت
وارد است و یا نچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء امت
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند *
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفْتَرِقُ اُمَّتِي عَلٰى ثَلٰثٍ
وَّسَبْعِيْنَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَّاحِدَةً قَالُوْا مَنْ هِيَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ
قَالَ مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِيْ وفی روایة وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا
می شوند است من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید همه
ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل ملتی است
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوة در

باب الاعتصام بالکتاب والسنة است * و در ین زمان این چنین گروه که شمایل اهل سنت و جماعت دران متحقق باشد نهایت کم اند اگرچه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هرقدر که هستند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف در زاویهٔ عزلت گوشه نشین و در بادیهٔ خمول غربت گزین شده اند و در اختلاط با ابنای زمان و دروازهٔ ارتباط با اهل بطلان برروی خود بسته و در گوشهٔ تنهائی و کنج یکتائی نشسته اند زیراچه در مشکوة در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راي برايه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك ودع امر العوام فان وراءكم اياما الصبر الحديث و در شرح مرقوم در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی علیکم انفسکم الخ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را نگاه دارید از شرک و گناه و وقتی که شما راه راست یابید پس ضرر نمی کند شمارا کسی که او گمراه شد * پس گفت آگاه باشید بخدا سوگند هر آئینه به تحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی تو ای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و به بینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و به بینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهبی رای و مذهب خود را و رجوع به علما نانمودن و مفتی نفس خویش بودن * و به بینی امری را که چاره و جدائی نیست ترا از ان امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو بدان از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم در آئی و در ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در ان بیفتی * و در بعضی روایت ولا بد لک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر پس بر تن تقید بر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و بگذر از

نکار عامهٔ خلق را و تعرض کنی بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
بدرستی در پیش شما در آخر زمان روزها است که دران
صبر باید کرد انتهی من الشرح المذکور * خلاصه آنکه درین زمان
مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه
مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد
و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
از گروه دویمین یعنے پیرزادگان که درمیان مردمان بملّا زادگی و
و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقاً جواب
می دهند که هرچه پیران و بزرگان ما بطناً بعد بطنٍ وظهراً عقب ظهر کرده
می آیند بی شبه آن درست است بلکه بدرجهٔ استحباب است
وعین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه از حق بلکه کافر
مطلق است * نعوذ بالله من افعالهم واقوالهم * و وقتی که از گروه
سیوم یعنے نو مسلمانان که در پیشهٔ وعظ گوئی گرفتار و
بقضیات دعوید اراند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دومین
علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام
و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مُجوّز
آنها مشرک و کافر است نعوذ بالله من جرءتهم ومن علم مبالاتهم

ومن وقاحتهم ومن علام محاباتهم * و وقتی که از گروه چهار مذهب
می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علما و مشایخ درآمده در دین
التباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذهب فساد می اندازند
و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های
حیله بازی می شنوانیده سایل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتها ندارد
این همه را بگذارید و علم مختصر مفید بیاموزید که شما را هادی و مهدی
گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و وافی بود و
به دیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمهٔ قرآن و حدیث
بخوانید که همین دین است و ماورای آن اقوال الشیاطین * و این
قدر علم در زمان یسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هرچه
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز هدایت نمایید
و آنچه در آنها نیابید پس شما در آن اختیار دارید هرچه موافق
خواهش و غرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت
شما نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیاداران

خای الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و بر کتب فقه اعتماد
نکیند که سراسر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است *
و تفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد
اینها در رسالهٔ جداگانه مسماة بسیاره مشهر و جامع مذکور خواهد شد انشاء الله
العزیز * و هرگاه که از گروه مجتهدین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
استفسار می کنند پس هرچه صواب و حق می باشد مفصلا
جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است
بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که دران شایبهٔ عادت
کفار نباشد و هیچ وجه خلل در دین نینداز و بلکه مسلمانان خود
اختراع کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت
باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس
بدعت سیئه و حرام است * و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد
و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها
در رسالهٔ مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان
پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
اهوای شائع و ذائع گشت و مردمان جهال و عوام این همه
اختلافات و منازعات دیدند و فتواهای مختلفه و احکام متنوعه شنیدند

در تیه حیرت سرگردان و در بادیهٔ وحشت پشیمان و پریشان شدند و در باب تحقیق مسائل دینیه و استفسار دلائل یقینیه متحیر و متردد گشتند * آخر الامر کسانیکه توفیق ازلی ایشان را سائق و فلاح ابدی قائد سابق بود با خود ها اندیشیدند که مدارس مرجع علما و معتمد فتاوی است خصوصا مدرسهٔ کلکته که بفضله تعالی از قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار و بیشتر فضلای هر دیار ازین مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند * و ازانجا که جماعت معتمد بها و معتمد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث شریف که در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است یَدُ اللّٰهِ عَلَی الْجَمَاعَةِ یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خطا راه نمی یابد لهذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر درمیان علمای اطراف و فضلای اکناف در مسئلهٔ از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای رفع منازعات و فیصلهٔ خصومات فیما بین خودها مدرسین مدرسهٔ موصوفه را حکم می سازند و حکم ایشان در بارهٔ خودها لازم می دانند

وکسی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچد * و هرگاه که مردمان را بفتاوی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسهٔ مذکوره می آرند و موافق کاغذ افتای ایشان دعوای حقوق خودها می کنند و بمطابق آن باخودها مصالحه می نمایند و برحسب آن اموال و متروکات را تقسیم کرده می گیرند * و اگر بعضی علماء متعصبین متکبرین و مردمان مفسدین فی الدین قبول نکنند هیچ خلل و نقصان ندارد زیرا چه * بیت *

گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *

آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان حق و باطل بذات خودها و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف بسماعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خودها می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع و برهانی ساطع باشد * الحاصل طلبهٔ مدرسهٔ موصوفه واهالی شهر که با این احقر العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف و قاطنین اکناف که باو حسن ظن می داشتند مکاتب برا این امر

شدند که مسایلی که درین دور واپسین مختلف بین المسلمین است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در آن بیشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود * تا سایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان از مشقت تفهیم هریک از سائلان خلاص شوند و کاتبان از محنت فتوی نویسی بیباک دوشس گردند * و مخلصین فی الدین بر جادهٔ مستقیمهٔ خود ها برقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه نشوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین در ورطهٔ شبه و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایهٔ احتجاج در وقت احتیاج و دستاویز استدلال و الزام هنگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوهام و تزویرات آنها را دور کنند * و جاهلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تحیر برآمده بکرانهٔ تسکین قرار گیرند و از تیه حیرانی و از بادیهٔ سرگردانی نجات یافته بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند بر آن رساله مطلع شده بحبل المتین یقین چنگ زده از ان قعر عمیق

بیرون آمده بشاهراه سلامت بسلامت رسند * و مردمانیکه
در ورطهٔ شکوکات منغمس شده اند بوسیلهٔ این صحیفه بزورق
نجات تشبث نموده ازان تهلکه خلاص شده بساحل هدایت فایز
شوند * اما این ذرهٔ بی مقدار عاجز خاکسار از انتصاب درین امر
عظیم و قیام بر این کار جسیم تقاعد می کرد و بسبب وجوه شتی
اقدام نمی نمود * منجملهٔ آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
و نقص لیاقت و فهوم خود را اهل تصنیف ندانستم * لهذا هر قدر که
مردمان مرا درین باب ترغیب و تشویق می کردند و ظواهر کوائف
عوارف معارف این احقر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
این کم مایه بواطن معارف طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
ندامت می کشید و این شعر بر حسب حال خود می دید * بیت *
طاوس را بنقش و نگاریکه هست خلق * تحسین کنند و او خجل از زشت پای خویش *
و منجملهٔ عوایق آنکه که از زمان دیر باز و دهر دراز علماء مصنفین
متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرناً بعد قرنٍ اخوان الزمان
را تجربه نموده اجمالا حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که
من صنّف فقد استهدف یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
خود را نشانهٔ طعن و هدف تشنیع مردمان سازد * پس وای صد وای

بر حال ابناء زمان که حسد و عداوت بمنزلهٔ ذاتی ایشان گردیده
است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجمله موانع آنکه
بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
رائی دیگر نیز نزد ما بکدام کس اقتدا کنیم و چگونه دریابیم * مصراع *
که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت
تصنیف رساله فایدهٔ معتد بها ندارد * و منجمله آنکه درین زمان جهالت
نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فهوم اصلا نمانده و
رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عنقا گرفته *
تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فضلای دوران بران نهج گردیده
است که اگر کسی مسئلهٔ در باب عبادات یا معاملات از ایشان
می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظهٔ رفع عار و ننگ خود
و بخوف هتک عزت و حرمت خود و بترس ضعف اعتقاد سائل و یا
بوهم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هر چه در ذهن ایشان می گذرد
جواب می دهند و اصلا پروای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند
نعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده
است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم کان اثمه علی من افتاه یعنی
هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
او را * و نیز در کتاب و باب مرقوم است الا ان شر الشر شرار
العلماء وان خیر الخیر خیار العلماء * آگاه باشید که بدرستیکه
بدترین بدان بدان علما اند و بدرستیکه نیکوترین نیکان نیکان علما اند
زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
در خلق بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر * و نیز در کتاب
و باب مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا
یقبض العلم انتزاعا ولکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم
یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و
اضلوا یعنی بدرستیکه خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
باشد آنرا از بندگان * لیکن باز می گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکه
چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه
می کنند * و من جمله غدرها آنکه درین جزو زمان حسد و حقد که اقبح
صفات و ارذل سمات است در میان مسلمانان عموما شائع و ذائع

است وقیا بین علما و شعرا خصوصا جاری و ساری است که یکی دیگری
را بنظر کینه می نگرد و پیوسته در صدد عیب او می گردد و عیب جوئی
و سقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و بدگاه گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند
چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * ز ابنای دوران
الحذر زینهار نه بینی جز شرر * می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب
بجان می کوشند و نقل مجالس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن
کل عیب کلیلة * ولکن عین السخط تبدی المساویا * و ابنای زمان
آن قدر حسد و بغض که با این مقر بعجز و قصور و معترف بنقص و قصور
داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
احقر اصغر آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید
دیگر کسی آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
تر گردد * بیت * زبد درونی ارباب روزگار بپرس *

گذشته ایم درین کوچه از غبار هر پرس * و فضال حنیفی و منعم تحقیقی
درباره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از
اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبذول داشته و می دارد بلکه نعمای
دوجهان و آلای آشکار و نهان بیال سال و ماه بماه و روز بروز و
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزاید و رفع درجات
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیطهٔ تقریر و بیان بیرون و از احاطهٔ
تحریر و تبیان افزون است * اما درینجا غرض بیان اسباب حسد حاسدان
و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوة
در جلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است بر این معنی دال است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ أنْ یُرَی أثَرَ نِعمَتِهِ
علی عبده و در شرح شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در شرح این
حدیث مسطور است بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد که
به بیند اثر نعمت انعام خود را بر بندهٔ خود یعنی چون عطا کند حضرت
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود
اثر آن در احوال بنده به تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بی مبالغه
و اسراف دران بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن تا مردم

بد انند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و از اینجا معلوم
می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران
نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرنبده خود داده مثل علم و
فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق
مما رزقناهم ینفقون داخل شود انتهی من الشرح المرقوم و هم
به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
از کفر چنانچه در مشکوة در جلد ثالث در باب منهمات کتاب
البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فان من اثنی فقد شکر و من کتم فقد کفر یعنی کسی که ثنا کند منعم خود را
و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را از برا چه مدح
و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که بپوشد احسان و انعام
کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد هکذا فی الشرح المرقوم
بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج العبید الی
فضل الله الوحید جاوی و ساری داشته اجمالا ذکر کرده
می شود و آن این است که فضال ازلی و منعم ابدی این ناز مند را
در سن هفده سالگی در سلک طلبهٔ مدرسهٔ کلکته انتظام
فرمود و بعد پس دو سال در امتحان عام سند اول بر جمیع طلبه

مدرسه سبقت زاده انعام درجهٔ علیا ما اضافهٔ مشاهرهٔ طبقهٔ اولی عطا
فرموده است * واین اول بواعث حسد حاسدان و حقد کینه وران
بوده * پستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال بسنّ بست سالگی بکار
تدریس بعهدهٔ معاونت مدرسهٔ موصوفه ممتاز و سرفراز گردانید *
واین اعظم اسباب حسد اقران و امثال و حقد ناهمدرس و همسال بوده
است * الا من عصمه الله تعالی من هذه الذمیمة * فنجا من الغیبة
والنمیمة * وقلیل ما هم * بعد ازان او جلّ شانه برحمت خود بعد سه سال
بعهدهٔ مدرسی چهارم و هم چنین تدریجاً و تدریجاً تا بدرجهٔ مدرسی اول بعمر
سی و چهار سال به مشاهرهٔ دو صد و پنجاه روپیه رسانید و بعد سه سال
باضافهٔ ماهیانه سه صد روپیه سرافراز گردانید * و علی هذا القیاس
درمادهٔ کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و رجای واثق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمنده
را از فضل و رحم خود در دنیا بهر قسم از نعمتهای نامعدود ممتاز
فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود خود سرفراز گرداند

وچنانچه اورا در دنیا باسم محمد وجیه موسوم و مشهور کرده اند ۔۔ الہٰ
حقیقین نیز بتفضل و کرم خود بہ معنی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید ۞
بتوسل رسولنا و رسول الثقلین وسیلتنا فی الدارین وشفیعنا فی
الکونین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات
وعلیٰ آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین الیٰ یوم الدین
خلاصه آنکه باعث این همه تعذرات بتالیف رساله اقدام نمی نمودم اما
هر گاه دیدم که کسی از علما در باب تبلیغ احکام اهتمام نمی کند و برای
رفع فساد دین و دفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
متوکلا علی الله المنان ومستعینا بالله المستعان ۞ ومتمثلا لامر
الله الرحمان که ارشاد فرموده است اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ یعنے ای
کسانیکه ایمان آورده اید خرچ کنید برای خدا از چیزهائیکه رزق داده
ام شمارا ۞ و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
وعلم و هنر وغیره ۞ ومتبعا لامر سید نا رسولنا شفیعنا ومنتهیا عن نهیه
وتهدیده علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که در مشکوٰة در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ
سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهٗ ثُمَّ کَتَمَهٗ اُلْجِمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِلِجَامٍ مِّنْ نَّارٍ یعنے
کسی که پرسیده شد از علمی که می داند آنرا پس تر پوشید او آنرا

علم را الکلام کرده می شود در دهان او و از آتش دوزخ اگر عامی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما باشد
که بیان کند آنرا او مانع صحیح از ان نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتبار
بعلم دین بود انتهی من الشرح المرقوم * وطامعا لوعده تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة
جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له * و در شرح مرقوم مسطور
است که چون بمیرد آدمی بریده می شود از وی ثواب او از هر عملی که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای نیز
از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
بآن به تعلیم و تصنیف باشد بکتابت و استنساخ نیز * سیوم فرزند
نیک کردار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح *
در عین وقت تفرق بال و تشتت حال و غایت کلال و صفت
بال و کثرت علایق و فتور عوائق و هجوم خلایق کمر
است بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله متعهد

نظر کردم و امعان نمودم پس بفضل او تعالی انچه قول
صحیح وحق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
واجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود دریافتم
در آوردم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات انچه
از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقل فاتر خود درک نمودم بصورت
سوال وجواب تحریر نمودم * و منجمله آن مسائل مسئلهٔ نذر لغیر الله است
که او لا مولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پس جناب
حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعده علمائیکه
باین هر دو جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه ابا عن جد بندهٔ
اولیاء عادی بودند و آنرا وسیلهٔ قضای حاجات خودها می پنداشتند
انکار کردند بلکه دلائل جواز آن برحسب زعم خودها پیش آوردند *
لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
دران واقع شده خصوصا مسئلهٔ نذر جانور بنام غیر خدای تعالی
که اکثر عوام و بعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث
منازعات و موجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه
از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
است که در مادهٔ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

را بنام بزرگان نذر می کنند و آنرا وسیلهٔ انجاح مرام خود می پندارند
علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
نذر می کنند و بمریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمهٔ
.ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
معتد اولهٔ معتمده مثل بیضاوی و حسینی وغیره قید عند الذبح آورده
ازین سبب اکثر ناقصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حالآنکه احدی
از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خوانند بلکه بسم الله
گفته ذبح می کنند * تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در ورطهٔ این شبهه
افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوریکه بنام اولیا نذر
می کنند حلال است * و رفع شبههٔ مرقومه در آخر این رساله بفضله
تعالی باحسن وجوه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
برین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذر می کنند اما وقت
ذبح برحسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
پس اکثر قاصرین بملاحظهٔ تسمیه عند الذبح حلّ آن منذور را
زعم می کنند * لهذا مسئلهٔ مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس آنچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و
روشن و عین و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی وانموده بر نگاشتم *
و دلائل آن از ادلهٔ اربعهٔ شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
نموده ترقیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می‌کند نقل کرده جواب
آن هرچه او تعالی در صدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
دلائل که بمقامات متعدده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان
آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
لاحق کمتر کردم * و این رساله را **دفع الشرور عن مسائل النذور**
بنام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبصره باشد و برای غافلان
تحذیر و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم
و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان حجت قاطع
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی الهی هدیه و تحفه
عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق
این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به جهت
نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی
وسیله شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
اعتبار عادت آبای و پیران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا بلحاظ آرایش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز
نکردم * و نیز چنانچه عادات اکثر ابنای زمان است که در واقعات
و حوادثات اولا حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع
می نمایند بعده در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود
ایشان صراحةً یا کنایةً بر آید دبهر وجهی که ممکن باشد از روی
تاویلی یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی
بدست ایشان افتد بس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم
اهالی بطلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثهٔ مرقومه
را در کتب شرعیه تفحص کردم پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح
و حکم صریح دریافتم درین رساله درج نمودم و کفی بالله شهیدا
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و ما توفیقی الا بالله العلیم *
و هو حسبی و نعم الوکیل * و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل *
و ها انا اشرع فی المرام * مستعینا بالله العلام * و متوکلا علی ذی
الجلال و الاکرام * و متوسلا بالنبی خیر الانام * علیه و علی
آله الصلوة و السلام * بدانکه جانوری که از قسم چارپایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرنده بود چنانچه ماکیان
و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدای تعالی مقرر ساختن و بنام
آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان
داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح
طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سدّو
و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
و یا بملاحظهٔ تقرب باو و با امید خوشنودی او و یا بقصد چاپلوسی
و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادهٔ دفع شرّ او و یا
بغرض دفع آفت و بلا از مکانیکه دران وهم آن باشد و
امثال آنها * بعده آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگرچه وقت
ذبح نام مبارک خدای تعالی بر زبان رانند * و یا آنرا سر دادن
و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر می دهند و هیچ
وجه انتفاع ازان جائز نمی دارند * و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف ازو برداشته پرورش نمودن تا آنکه
بمیرد * و یا بلا تعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان
حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواہم داد بعدہ جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن
خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شدہ حاجت
او روا خواہد کرد * و یا بعد حصول حاجت جانوری را بہ نیت
سابقہ خریدن و بعد ازان یکی ازین طریق سہ گانہ مذکورہ بجا آوردن
یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این ہمہ کہ
مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی
بہ نیت مرقومہ بود * و دیگر آن صورت است کہ از سابق جانوری
را بنام غیر خدای تعالی نام زد نہ کنند بلکہ جانوری را ذبح نمایند برای
غیر خدا بیکی از نیتہای مرقومہ * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانہٴ
کسی و یا نزد قبری بلا میت کہ بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام باڑہٴ
حضرت امام حسین رض و غیرہ یا نزد موضعی کہ بزرگی دران جا
اقامت داشتہ یا چلہ کشیدہ باشد یا در موضع دیگر کہ بوجہ من الوجوہ
شرافت داشتہ باشد خواہ در واقع خواہ در زعم ناذر * و در جمیع
صورتہای مرقومہ نیتی از نیتہای مذکورہ در وقت ذبح متحقق
شدہ باشد اگرچہ از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند *
و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا ہنگام روانہ شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند آنها به نیت دفع آفت و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیو از آنها * خلاصه این همه آن است که جانوری را برای خدا تعالی نام زده کردن و برای او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدا تعالی مقرر کردن و برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری برای غیر خدا تعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام آن غیر معین کردن و برای او دادن و همچنین از ذبح کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود نباشد لذات نباشد بلکه به تبعیت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدید و آن جانور نیز حرام مانند مرده است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال مجتهدین ثابت است * اما دلیل از قرآن شریف این است در سورهٔ بقره اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا اُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ جز این نیست که حرام گردانید خدا تعالی بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز برداشته شود برای غیر خدا بدان چیز یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آواز داده شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * وعلت حرمت
آن تقرب و تعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینده مفصلا
مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل
لغت بمعنی بلند کردن آواز است بعد ازان در مطلق آواز استعمال
یافت بلند باشد یا پست لما فی القاموس اهل الرجل صاح
واستهل الصبي رفع صوته بالبکاء کاهل وکذا کل متکلم رفع صوته
او خفض * وفی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة واهل
بالتسمیة علی الذبیحة وقوله تعالی وما اهل به لغیر الله ای نودی
علیه بغیر اسم الله واصله رفع الصوت * وفی الصحاح کذلک
بعین هذه العبارة وفی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
عند النظر الی الهلال وغیره وقوله تعالی وما اهل به لغیر الله ای
ذکر علیه اسم غیر الله * وفی تاج المصادر الاهلال آواز برداشتن
وما اهل به لغیر الله ای نودی علیه بغیر اسم الله وفی کنز اللغات
اهلال آواز برداشتن ونام چیزی برداشتن * اما مفسرین
در تفسیر قوله تعالی وما اهل به لغیر الله اختلاف کرده اند بعضی
معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ماذبح لغیراللہ چنانچہ امام محی السنۃ بغوی در معالم التنزیل
ہر دو قول را نقل کردہ حیث قال وما اھل بہ لغیراللہ ای ذبح
للاصنام والطواغیت واصل الاہلال رفع الصوت وکانوا اذا ذبحوا
لآلھتھم یرفعون بذکرھا فجرت ذلک من امرھم حتی قیل لکل ذابح
وان لم یجھر بالتسمیۃ مھل وقال الربیع وغیرہ ماذکر علیہ اسم
غیراللہ * وفی التفسیر الکبیر لمولانا فخرالدین الرازی وما اھل
بہ لغیراللہ قال الاصمعی اصلہ رفع الصوت فکل رافع صوتہ
مھل ثم قیل للمحرم مھل لرفعہ الصوت بالتلبیۃ * والذابح مھل
لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتھم
بذکرھا فمعنی قولہ تعالی وما اھل بہ لغیراللہ ماذبح للاصنام وھو
قول مجاھد وضحاک * وقال ربیع ابن انس وربیع ابن زید یعنی
ماذکر علیہ غیراسم اللہ وھذا القول اولی لانہ اشد مطابقۃ
للفظ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحھا التقرب
الی غیراللہ صار مرتدا وذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتھی بلفظہ * وفی تفسیر
الحاکم قولہ تعالی وما اھل بہ لغیراللہ قیل ذکر علیہ غیراسم اللہ ھذا عن
الربیع وابن زید وجماعۃ وقیل ماذبح لغیراللہ ھذا عن قتادۃ ومجاھد
الی قولہ ولاشبھۃ ان المراد مایظھر من اسم غیراللہ علی الذبیحۃ

وانه يحرم واختلفوا فيمن ذبح لغير الله بالقلب ولا يظهر ذلك فمنهم من يحرم وهو الاول * وفي تفسير الكشاف اهل به لغير الله اي رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى انتهى * وفي تفسير الحدادي في سورة المائدة وما اهل لغير الله به اي وحرم عليكم ما ذكر عليه عند الذبح اسم غير الله وذلك انهم كانوا يذبحون لاصنامهم يتقربون بذبحها اليها فحرم الله كل ذبيحة يتقرب بذبحها الى غير الله تعالى عند الذبح و هرگاه از کتب لغت و تفاسیر ظاهر و باهر شد که معنی حقیقی اهلال مطلق آمد از برداشتن است پس در تفسیر قول او تعالی و ما اهل معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی آنچه نام غیر خدا برو ذکر کرده شود راجح خواهد شد بچند وجوه * وجه اول آنکه در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام حقیقت است یعنی تا وقتی که حمل بر معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و پر ظاهر است که در آیهٔ کریمه اخذ معنی حقیقی بهیچ وجه متعذر نیست * وجه دوم آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضرور است و در اینجا هیچ قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتمدین از اهل لغت او لا معنی حقیقی اهلال ذکر کرده تفسیر آیهٔ مرقومه

بدین گونه نموده اند که ما اهل به اسم غیرالله چنانچه از صحاح و صراح و شمس العلوم و تاج المصادر نقل کرده ام * پس صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیه و ما اهل به در معنی حقیقی خودش مستعمل است یعنی چیزیکه نام غیرخدا بروقت ذبح ذکر کرده شود مراد است * وجه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را احتمال کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا فخرالدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ * ترجمۀ این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیرالله مناسب تر است زیراچه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت می دارد چراکه اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت می کرد که ما اهل لغیرالله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته ولا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیرالله * و زمخشری در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیرالله ای رفع الصوت للصنم و ذلک قول الجاهلیة باسم اللات والعزی * و نیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدة المعتقدین عمدة المتاخرین مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و مغفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

کریمه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خدا است ٭ و نیز از تعلیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن اراده داشته حیث قال بان یقول باسم الله واسم فلان فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله ٭ و نیز از تعلیل قاضیخان که در فتاوای خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر وذبیحة المجوسی والنصاری حلال الا ان یسمع من نصرانی انه سمی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله ٭ و درین مقام اگر در خاطر احدی خلجان کند که از تعلیل کتب فقه چنانچه منقول شد و نیز از کتب تفاسیر معتداوله مانند بیضاوی وحسینی وحدادی که قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود که ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت ذبح باشد والا نه پس باید که سراسیمگی نه کند که آینده بفضله تعالی دفع این شبه بتوضیح تام و تنقیح تمام خواهد آمد ٭ و اگر کسی گوید که لفظ اهلال اگرچه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور شد که حتی قیل لکل ذابح مهل وان لم یجهر بالتسمیة و نیز در تفسیر جلالین معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی مجازی اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنے زیاده مستعمل شدن لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر یا لغت و یا استعمال اهل عرب اصلاً ثابت نه شده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر ظاهر می شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران دال نیست بلکه قلت وضعف استعمال آن متبادر است زیراچه لفظ قیل بر این معنی مشعر است * و اختیار کردن مصنف جلالین و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد زیراچه در بسیار کتب تفاسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم وغیره مذکور شد * ونیز در بیضاوی و حسینی و مدارک وغیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع حفظت شیئاً وغابت عنک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست که قاعدهٔ اصولیه برین نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل باشد و در معنی مجازی متعارف یعنے لفظی که در معنی حقیقی

خود مهجور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی در معنی مجازی زیاده مستعمل بود و متعارف و مشهور دران باشد پس درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی اولی است و نزد صاحبین معنی مجازی اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا کانت الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند ابي حنيفة رح المعني الحقيقي اولى وعندهما المجاز اولى وماخوذ ومعمول قول امام است چنانچه در تلویح تلمیح بآن نموده است ان الحقيقة اذا كانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصر المجاز متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز لان المرجوح فى مقابلة الراجح ساقط بمنزلة المهجورة فيترك ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لايجعل الحقيقة مرجوحة لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال فى حل التعارض انتهى من التلويح * و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از ان است * وجه چهارم آنکه لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است اولی در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ

الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللهِ يعنے جز این
نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
و گوشت خوک را و حرام کرد انچه آواز برداشته شود بنام برای
تعظیم غیر خدا ۞ دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سورهٔ انعام
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ
یعنے بگوای پیغمبر که نمی یابم در انچه وحی کرده شده است بسوی
من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را مگر آنکه باشد
آن چیز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدرستیکه
او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته
شده است برای تعظیم غیر خدا بنام آن جانور ۞ سیم در جزو
چهاردهم در رکوع بست و یکم در سورهٔ نحل إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ و جز این نیست
که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
گوشت خوک را و انچه آواز برآورده شد از برای تعظیم غیر خدای
تعالی بنام آن چیز ۞ چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سورهٔ مائده
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما
مردار و خون روان و گوشت خوک و انچه آواز بر آورده
شود برای غیر خدای تعالی بآن چیز ٭ دیگر حرام کرده شده
است بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد و انچه بچوب و سنگ
زده شده مرده باشد و انچه از بلندی افتاده بمیرد و انچه از جانوری
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و انچه درنده او را خورده مرده
باشد و چیزی از و باقی مانده ٭ مگر آنچه در یابید شما از یتها ذبح او را
در حالیکه در و چیزی حیات باشد ٭ و دیگر حرام کرده شده است
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منصوب بود بر حوالی بیت الله که اهل
جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و بر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است انچه
برای بت بکشند هکذا فی الحسینی ٭ فی القاموس نصب بضمتین
کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت
حول البیت تنصب فیهل علیها ویذبح لغیر الله ٭ و فی الصراح نصب
بت و آنچه برپای کنند بجهت پرستش ٭ و فی البیضاوی النصب
واحد الانصاب وهی احجار کانت حول البیت یذبحون علیها

ويعدلون ذلک قربة وقيل هي الاصنام وعلى بمعني اللام ؛ وفي التفسير الكبير ما ذبح على النصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتقاد تعظيم النصب والثاني ما ذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان پس از کتب لغات وتفاسير ظاهر شد که حاصل معنی ما ذبح على النصب چیزیکه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس درین صورت اگر مراد از ما اهل به لغير الله هم ما ذبح لغير الله باشد مضمون هردو کلام واحد خواهد شد ؛ واگرچه در ظاهر لفظ غیر عام است و لفظ نصب خاص اما بلحاظ غرض واصل مقصود هردو مساوی است پس دریک جا تکرار بی فائده وتطویل لاطائل لازم می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد معطوف علیه و معطوف لازم می آید و حال آنکه عطف مقتضی مغایرت است کما هو مذکور فی کتب اللغة والنحو والاصول ؛ پس معلوم شد که ما اهل به لغير الله در معنی ما ذبح لغير الله مستعمل نیست پس بالضرورة ثابت شد که بمعنی ما نودي عليه اسم غير الله است و انکار آن یا از جهالت است و یا از غوایت نعوذ بالله منهما ؛ اکنون حقیقت حال هردو آیت را باید دانست که فرق درمیان هردو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیراچه حاصل لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است ازانکه وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف او تعالی زیراچه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق * و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود حرام است برابر است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود زیراچه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و مادهٔ اجتماع صورتین هر دو معین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند * و مادهٔ افتراق باین وجه که اول یافته شود بدون ثانی آنست که جانوری را بنام غیر خدا بملاحظهٔ تعظیم او مخصوص کرده واگذارند اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هنود ان گاوان را بنام بتان و غیر آنها نامزد کرده سر می کنند و می گذارند و تصرف

ذران بوجه حسن الوجوه جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است
درحق نذر کردن برای غیر خدا و عام است درحق ذبح * و ماده
نظر این دیگر با این وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی
آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن
غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند * پس این آیت خاص
است درحق ذبح جانوری و عام است درحق نذر کردن *
پس از کتب لغت معتمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد
که جانوری که برو نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نام زد
نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ
خوشنودی یا با امید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از ان غیر
ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری
که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که
باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جنی یا بتی
یا بغیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا چه
این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات
هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * آیا
این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هرکه باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق درمیان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تایکی بدیگری خلط نگردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند وعبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سبحانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت است چنانچه در تصحیه و حقیقه و امثال آنها * پس بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا برحسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است * اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و بوجهی استعمال آن و بهیچ انتفاع ازان روا ندارند چنانچه هنود ان گاو نر را بنام بتان و غیر آنها سر می دهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح بنام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت درمیان کافران و مشرکان شائع و ذائع است * سیوم آنکه اولا بنام غیر خدا

به یکی از نیت های مرقومه منسوب و معین کنند اما وقت ذبح
بر حسب عادت خود ها نام خدای تعالی بر زبان رانند اما در دل
شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
و مستمر و متمکن باشد * و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
حرام است زیرا که آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
سه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از انها و مخصوص و مقید
بصورتی نیست * و عمل بعموم نصوص و اطلاق دلائل ما دامیکه دلیل
تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه
و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا * یعنی حکم لفظ مطلق
آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
می شود تمامی چیزهائیکه داخل است در و * پس مقرر دانستنی است
که صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است
در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است جزا جزاست
که معنی آن ما نودی علیه اسم غیر الله گرفته شود یا ذبح لغیر الله
گفته شود کما لا یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارة النص گفته شود یا از دلالة النص اعتبار نموده آید چنانچه زتفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هر دو آیت ظاهر شد* پستر بدانکه در صورت ثانیه یعنے اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مقرر خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت ازان و ثبوت حل دران مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد* و در صورت ثالثه یعنے اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طور که مالکش از اراده سابقه بر گردد و نیت ماضیه را از دل خودش دور کند و به نام خدای تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد* و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا بتی به یکی از نیتهای مرقومه معین کند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد ازان بهمان نیت ذبح کند پس گوشت آن جانور حرام است اگرچه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت درو پیدا شد پس مجرد ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد چنانچه دلائل آن از کتب متعدده خواهد آمد * آری ذکر نام خدا بر ان جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی آن از دل دور کند و بعد ازان آنرا برای خدا بدارد یا برای ضیافت و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال آنها تا آنکه آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت * پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیرهٔ انگور بود و اسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که اسکار او را لاحق شد حرام گشت پستر وقتی که او را سرکه ساختند باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * همچنین آن جانور بذات خود حلال بود و هرگاه نذر بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر کسی گوید که جانوریکه برای غیر خدا نامزد کرده شود اگر حرام گردد پس لازم می آید که جانوری که بارادهٔ ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی و امثال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند نیز حرام گردد * جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرد ذکر کردن آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان ویا برای دیگری یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و قتیکه جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اراقت خون او یعنی کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب باشد بیشک حرام است * وهمچنین اگر جانوری را برای کسی معین کنند وصرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او بجان آن جانور مرکوز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح علی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و امثال آن بنام کسی نام زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا بر
مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست
نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام
بلکه وقتیکه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام
می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود
باشد * چنانچه تفصیل آن بفضله تعالی خواهد آمد * اما در صورتیکه نام
خدای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از ان
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که الله تعالی از فضل
خود هر ثوابیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح
فلان برساند پس بلاشبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت
درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفصلا خواهد آمد *
و حاصل آنهمه آنکه اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده
که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند
و گوشت آن بالذات قصد نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هم چنین از
ملاحظه آن شخص بجز از تعظیم و تقریب او چیزی دیگر مثل خورانیدن گوشت
آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند ...

صورت آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب معتمده بفضله تعالی خواهد آمد في تفسير عبد الصمد وذكر الامام ابو عاصم العامري محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا لو دخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بذبحها واراقة دمها لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها لغير الله وتقرب بذبحها الى غيره * وكان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه الرجل لضيفه بمعنى ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقة الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه وبسببه ولم يتقرب بها اليه لم يكن متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد فانما يتقربون اليهم بالذبح واراقة الدم دون اللحم فان اللحم لا يحمل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعه فلذلك افترقا * وكان يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد ماوراء النهر فاختلف بها فقهاءها فكتبوا الى ائمة بخارا فافتوا بتحريمها ترجمه ذکر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یعنی علمای مذهب ابی حنیفه که سلطانی اگر داخل شود بشهری پس ذبح کنند مردمان ذبیحها را از جهت تقرب بسوی او بذبح آن ذبیحه و بریختن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن چیزی

ازان بجهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بران ذبیحه برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی * و بود امام عاصم که فرق می کرد در میان این یعنی ذبح برای قدوم امیر و بادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام آن مهمان و بسبب او و تقرب نکند بگوشت آن ذبیحه بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان بآن بز * اما آنچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت در آمدن ایشان در شهرها هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج است که بطریق نثار و بهوگ معمول دارند درین صورت تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب بگوشت آن جانور بتقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که دز وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او بخورانیدن گوشت آن مقصود می باشد * پس درمیان هردو صورت فرق ظاهر شد * وامام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئله واقع شده بود در بعض شهر ماوراء النهر پس مابین فقهای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی فقهای شهر بخارا رحمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم این ذبیحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی ویا بقصد تملیک احدی وامثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد * وخلاصه سابق ولاحق آنست که اگر کسی نیت کند که جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم وتقرب او داشتم یا برای تقرب وتعظیم او خونش خواهم ریخت وهلاک خواهم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که وقت ذبح نام آن غیر خوانند ویا نام او تعالی برزبان رانند * ونیز برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف دردل تعظیم وتقرب او داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لحاظ آن غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس درین پنج صورت حرام است * اما اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که غرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن برای آن غیر مقصود دارند و ذبح و خون ریزی او را صرف وسیله برای اتخاذ گوشت او دانند * و علی هذا القیاس اگر از ملاحظهٔ آن غیر اطعام او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او برای آن غیر مطلوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال است * و مابین مدار فرق است درمیان آنکه وقت قدوم بادشاهی یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او ذبح کنند حرام است و درمیان آنکه وقت آمدن مهمانی یا رسیدن احدی از سفره بخانه کسی و امثال آن اگر صاحب خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است * و وجه فرق درمیان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت آن جانور و خورانیدن آن به بادشاه اصلا مقصود و مطلوب نمی دارند لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه درمیان مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را برای خورانیدن آن مهمان تیار می کنند و آنرا می خورانند و به تبعیت

بہ تبیعت او دیگران را نیز می دہند* و اگر کسی گوید کہ در صورت ثانیہ
نیز تعظیم مہمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد
جوابش آنست کہ تعظیم مہمان اگرچہ مطلوب می باشد اما از
ضیافت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نہ از اراقت
خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مہمان مقصود
نمی باشد بلکہ از دعوت گوشت آن جانور* و وجہ فرق درمیان
ہر دو صورت آن است کہ تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در
شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیراچہ دادن صرف
جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکہ بنام آن ذبح
کنند خواہ از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم
خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای
غیر خدا حرام بلکہ کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت
کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و امثال آنہا نامزد کنند ہرگز
حرام نخواہد شد و ہمچنین بارادہ ضیافت شخصی و یا بقصد دادن
گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواہد شد چنانچہ در
در مختار است ذبح لقدوم الامیر ونحوہ کواحد من العظماء یحرم

لانہ اہل بہ لغیر اللہ ولو ذکر اسم اللہ تعالی * ولو ذبح للضیف لا یحرم
لانہ سنۃ الخلیل علیہ السلام واکرام الضیف اکرام اللہ تعالی
والفارق انہ ان قدمہا لیاکل منہا کان الذبح للہ تعالی والمنفعۃ
للضیف او للولیمۃ او للربح وان لم یقدمہا لیاکل منہا بل یدفعہا
لغیرہ کان لتعظیم غیر اللہ فتحرم وہل یکفر ففیہ قولان خلاصہ ترجمہ
آنست کہ اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون پادشاہ و یا وزیر
یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگرچہ وقت
ذبح نام خدای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مہمانی جانوری را
ذبح کنند حرام نخواہد شد زیراچہ ضیافت سنۃ حضرت ابراہیم علیہ
السلام است و تعظیم مہمان بخورانیدن طعام در حقیقت تعظیم خدا
است زیراچہ امتثال حکم او تعالی است * وفرق درمیان ہر دو صورت
آنست کہ اگر جانوری را ذبح کردہ پیش مہمان نہند تا ازان بخورد
پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت
مہمان است و اگر ذبح کردہ پیش آن مہمان نہ نہند بلکہ طرف
بملاحظۂ تعظیم او ذبح کردہ بدیگران بدہند پس این ذبح برای
تعظیم آن مہمان است پس حرام خواہد شد و در کفر ذابح اختلاف
است * پستر دانستنی است کہ درینجا فائدہ جلیلہ است بگوش

انصاف باید ستیند و یحان و دل باید کوشید کسانیکه شریعت سنیه را شعار خود ساخته اند و بترک بدعت سیئه پرداخته اند پس اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون فیض مشحون آیه و افیه الهدایه اِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا * ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیتهای قرآن را زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را * یعنی هرگاه حکمی از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد * اما کسانیکه پیرو طریقهٔ کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان غالب است که بجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان مصداق نحوای عبرت انتمای قول او تعالی اند که در جزو هفتم در سورهٔ مائده است اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ * یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیائید سوی چیزی که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسند است مایان را چیزی که

یا فهیم ما پدران خود را بر آن ، خیر ها پس الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر چه پدران ایشان چیزی را نه دانند و بوجهی راه
راست نیابند * و آن اینست که عادت هنودان و مشرکان
است که هرگاه این ها را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
نبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها
بامید حاجت روائی از انها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و از انجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هنود مرد و د بوده اند این طریقهٔ سیّهٔ آبائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابلهٔ
کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
بجز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیلهٔ
دادن جان جانوری چیزی دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
مشاهدهٔ احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بر
ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان در میان کفر و اسلام خلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهرا بر حسب عادت اهل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند * اگر کسی گوید که جانوری را اگرچه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مذر می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا حلال نباشد * جوابش بچند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه وغیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمهٔ خود ها نذر می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نامزد می کنند پس در وقت ادای آن چیز نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این چیز بنام آن غیر است و هرگز نمی گویند که این چیز بنام خدا است چنانچه در فاتحه رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن چیز یا وقت آوردن آن بخانهٔ خود ها می گویند مثلاً که این چیز بنام امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این پیرہ نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود
و یا با نجناب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و
امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت
ذبح جانور مذکور گفتن مجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله
گفتن وقت خوردن و خورانیدن خواه طعام حلال باشد یا حرام
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بارکه در همه کارو بار خواه
آن کار شر باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت
بسم الله می گویند و مثال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر درین آنست که اکثر
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور
است چنانچه کارد تیز و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای
ذبح شرط است برای هرکه باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای
اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای
تعالی بود * یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقهٔ اسلام است
چنانچه اکثر عوام درود و سورهٔ فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری
می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال
ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تقرب و تعظیم
باحدی مقصود بود یا بنام مردهٔ منذور شود چنانچه این معنی درمیان
ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان وخوندکاران نادانان
معمول ومشهور است * جواب دوم آنکه منجمله شرایط ذبح
دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف اوتعالی
آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم اوتعالی ملحوظ و مقصود
بود پس اگر یکی ازین هر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
در جامع الرموز مرقوم است فلوسمي علی ذبيحة وذبح لغيره لم يحل
وانما قلنا لله لانه لوسمی وذبح لقدوم اميرا ونحوه من العظماء لايحل
لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولوسمی ولم ينو لم يحل * خلاصه عبارت
مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید براوا اما
ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جزاین
نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت
تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
خدای تعالی * و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا علال نخواهد شد * و نیز در حموی است ذبح شاة للضیف وذکر اسم الله تعالی علیه یحل اکله ولو ذبحه لاجل قدوم امیر او واحد من العظماء وذکر اسم الله علیه یحرم اکله لان فی المسئلة الاولی کان الذبح لاجل الله تعالی وذکر اسم الله له ایضا لهذا ایضعه بین یدیه لیاکل بخلاف المسئلة الثانیة لان ذبحها لاجله تعظیما له لاتعظیما لله تعالی لهذا لا یضع بین یدیه لیاکل بل یدفعه الی غیره * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بران جانور بخواند حلال می شود * و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران ذبح کند اگرچه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد زیراچه در صورت اولی برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام خدا نیز براو خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه برای خورانیدن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را پیش مهمان می نهند و او رامی خورانند بخلاف صورت ثانیه که ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی و نه برای خورانیدن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را پیش آن امیر نمی برند و بر سفرهٔ او نمی نهند بلکه بدیگران بخش

می کنند * و نیز از فتاوی ذخیره و در مختار و اشباه و عالمگیری دلائل آن خواهد آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمیة حل ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد علی النعمة دون التسمیة * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می شود زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شد نه گفتن نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس پس در صورت مسئوله یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند اما تقرب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر لغیر الله مقصود بود پس گفتن کلمهٔ بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه برعایت عادت مسلمانان است چنانچه
سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله
نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف بحسب عادت و رواج
خودها بر زبان می رانند و در دل این ها نیت تعظیم خدای تعالی اصلا
مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبیحه
حرام است زیرا که نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرایط ذبح
است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سیوم
آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح
نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر
کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام
خدا گفته شود یا نه و قاعدهٔ اصول فقه است که نص مطلق را
بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی
مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است
حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ
ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده
شود یا نام آن غیر و قاعدهٔ اصولیه است که حکم العام ان یشمل
بجمیع ما یتناوله * جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد
پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعیه است
که اگر زبان و دل مخالف شود پس اعتبار مر دل راست
چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
در بحث تاسع مرقوم است او اذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
براین معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین مدعا شاهد صادق *
و شعر ضرب المثل زبان زد خلایق براین دعوی گواه واثق اعنی *
بر زبان تسبیح و در دل گاو خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
آری نام خدا وقت ذبح وقتی فائده خواهد داد که نیت سابقه
از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
خودش در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد ولاحقاً نیز مبین خواهد شد
اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
ایشان من جمله بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین جانوری بنام

بزرگی همین قدر ملحوظ و مقصود میدارید که نذر برای خدای نمائیم و ثواب خورانیدن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم

جوابش بچند وجوه است ٭ اول آنست که چنانچه در باب تسمیه بسان شما مخالف جنان شما است یعنے بر زبان نام خدای آرید و در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سازی شما بر خلاف اعتقاد شما است زیراچه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست ٭ چراکه اگر فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دازید پس چرا از شی منذور خود می خورید و آباء و ابناء خود را می خورانید و چرا بطریق تحفه و هدیه بمردمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان می دهید باآنکه بملاحظهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیا را دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی ازینها در شی منذور جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود باآنکه ادای آن بر ذمهٔ ناذر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمکیریة فی کتاب الاضحیة وان اوجبت بالنذر فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق وليس للمتصدق ان ياكل صدقته ولا ان يطعم غنيا انتهى * خلاصهٔ عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیه را نذر کند پس جائز نیست برای ناذر که چیزی ازان اضحیه بخورد و نه اینکه اغنیا را ازان بخوراند بر این است که ناذر مرقوم غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم شی منذور تصدق است و متصدق را جایز نیست که خود از صدقهٔ خود بخورد یا غنی را خوراند * وفی البحر الرائق لا یجوز دفع الزکوة الى ابيه وجده وان علا ولا الى ولده وولد ولده وان سفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص بالزكوة بل كل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم وقيد بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي والصدقات المفروضة والواجبة كالعشر والكفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها للغني لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج النفل منها لان الصدقة على الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر و جد خود اگرچه بالا باشد جایز نیست و همچنین دادن آن به پسر و پسر پسر اگرچه فروتر بود درست نیست * و این حکم بر زکوة مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقهٔ واجبه همین است اما صدقهٔ نافله

پس جایز است صرف آن بشخص غنی دهانیدن و جمیع اسلام
صدقهٔ منزوضه و واجبه بشخص غنی دادن درست نیست مانند
عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کفارات ومال منذور وصدقهٔ فطره
وفی الحموی لو رکب فی البحر ونذر رجل نفسه انه ان وصل الی البر
سالما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء ولا یاکل منه ویتصدق به
علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت وفای
آن واجب است وخود چیزی ازان نخواهد خورد و به شخص غنی
نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد
پس از افعال مذکورهٔ شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب
بآن بزرگ ذبح خواهید کرد وایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لما فی الحموی حاشیة الاشباه
والنظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن
بذکر اسم الله تعالی اذا کان قبل قدوم قادم لیهیأ لضیافته او بعد
قدومه بعرضه الی ذلک فلا شبهة فی جوازه بل ندبه وفی جواز اکل

فذلك الدم بوح وامّا اذا كان عند المقدم ما فكان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا واذكان لمجرد التعظيم فحرام والدم بوح ميتة وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذم ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلادنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت انتهي * خلاصهٔ عبارت تموي آنست كه وقتي كه اميري در شهري داخل شود و مردمان آنجا جانوري را براي او بنام او تعالي ذبح كنند پس آن ذبح بر دو صورت است يكي آنكه پيش از رسيدن او ويا پس از در آمدن او بعد زماني جانوري را براي مهماني او ذبح كنند و از گوشت آن سامان و اسباب ضيافت او مهيا نمايند پس آن ذبح بي شبه جايز است بلكه مستحب است و خوردن آن درست است * دوم آنكه در وقت در آمدن او در روبروي او ذبح كنند و درين صورت نيز اگر بهان دعوت و ضيافت به خورانيدن گوشت آن جانور بآن امير مقصود دارند پس اين صورت نيز جايز و درست است و اگر در صورت ثانيه صرف تعظيم آن امير از مجرد ذبح او يعني از خون ريختن او مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبيحه مثل

مردار است * و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت آنرا پیش آن امیر برند و او را خورانند پس این ذبح برای ضیافت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر آن امیر را نخورانند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان خودها بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بی شک حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و با آباء و اولاد و اقربا و اغنیا و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا خالصة تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است * و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بروح آن بزرگ مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است که بزی را بنام تبی بلی می دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود ناذر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان بخورانیم خواه اغنیا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را خورانیدن جایز نخواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنم و نه برای فقرا خاصةً تا آنکه بر من واجب آید که بفقرا تصدق کنم * وحاصلش آنکه ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمائیم * جوابش بدو طریق است اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصةً می کنید یعنے بنام اغنیا نام زد می نمائید ویا برای اقربای اغنیا ویا برای گروه دیگر از قسم اغنیا مانند دوستان توانگران وامیران وتاجران وامثال ایشان پس شرعاً این نذر صحیح نیست * لما في القنية قال ان قدم غايبي فلله ان اضيف هولاء القوم وهم اغنياء لا يصح * وهرگاه ثابت شد که صورت مفروضهٔ شما نذر شرعی نیست وبدانچه تاویل قول و فعل خودها می کنید شرعاً صحیح ودرست نیست بلکه مخالف شرع وباطل است پس ازین بیان هویدا شد که مقصود شما نذر برای خدا وایصال ثواب بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه برین آنکه خورانیدن خویشان ودوستان بپاس داری عادات وبرعایت مهابات وبملاحظهٔ رسم مجازات که درحقیقت مبادلت ومبایعت است هرگز ثواب دران متصور نیست تا بدیگری چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور واز ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح
نزد تمامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی می خواهد آمد انشاء الله تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید بے تخصیص بفقراء و یا با قربا
یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغنیا
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
جواب دوم از اصل سوال بعضے جہال سامعین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خورانیدن آن موجب ثواب
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بلیات و ازدیاد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خورانند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر محی الدین
جیلانی قدس سره را بطور تبرک می خورند و صلحا را می خورانند و
بکفار و فجار نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
مولف این رساله مسکنه قریهٔ پهلواری را که قریب شهر عظیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشهٔ مرقومه را روبروی خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته استاده مدح و ثنای اوشان بطور خطاب می خواند بعده حاجت خود را از ان حضرت می طلبد پس تر جماعتی که درانجا حاضر شده باشند مودب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا آب و دهن ایشان دران توشه نافتد و پس خوردهٔ خودها را در جای که پامال مردمان نه گردد می اندازند حتی که بعضی درویشان محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشهٔ مرقومه آب بمضمضهٔ خود را در خندق کندیده می اندازند و علی هذا القیاس وقت تیاری آن جنب و حایض و نفسا را دست رسانیدن بآن نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیاء دیگر می نمایند * دعای هذا المنوال تعظیم اشیاء منذوره بر حسب تعظیم بزرگی که نام آن نذر می کنند بجا می آرند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که مقصود ایشان نذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال ثواب بآن بزرگ منظور نیست * جواب سیوم از اصل تاویل جهال مذکور این آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیرخدا اندزمی کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفقرا بدهید در ذهن شما آن نذر ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود والا تقرب بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *
اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر مذکور ادا نمی شود سببش آنست که ناذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت برادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه شرعیه است متی امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نبوده می شود *
جوابش آنست که تخصیص مال منذور در شرع لغو است و نذر بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود لهذا با وجود قدرت بر اصل شی منذور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواه شی دیگر از جنس شی منذور درست است لما فی الدر المختار والنذر من اعتکاف او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان ومکان ودرهم و

فقیر فلو نذر ان یتصدق یوم الجمعة بمکة بهذا الدراهم علی فقیر فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل وجود الشرط * خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذری را بزمانی و مکانی و بچیزی خاص و بشخصی مخصوص مقید کند پس آن نذر بآن قیود مختص نمی شود مال که بدون آن شروط نیز ادا کردن درست است * مثلا اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز جمعه در شهر که باین درهم بر این فقیر بعد از ان ناذر خلاف آن کند مثلا بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرهم دیگر بر فقیر اجنبی صدقه دهد پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلا اگر کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا کردن جایز نیست فی السراجیة نذر ان یصدق هذه المائة الدراهم یوم کذا علی فقیر کذا فتصدق بمائة اخری قبل مجیء ذلک الیوم علی مسکین آخر جاز و فی العالمکیریة رجل قال ان نجوت من هذا الغم الذی انا فیه فعلی ان اتصدق بعشرة دراهم خبزا فتصدق بعین الخبز او بثمنه یجزیه * و ایضا فیها لو نذر صدقة

الدراهم فتصدق بغيرها من نذره جاز * وفيها ايضا رجل اشترى شاة الاضحية واوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى * وفي الرسائل الزينية اعلم ان تعيين الناذر الدينار والدرهم والفقراء لغو

اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام میتی آن دارم که هر ثوابیکه از ذبح واراقت خون این جانور حاصل شود بروح فلان میت برسد زیراچه مجرد ذبح واراقت خون نیز عبادت است وتصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در اضحیه که صرف ذبح واجب است وتصدق گوشت آن واجب نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح جانوری برای میتی بخشیدن چرا روا نخواهد بود واز انجا که صرف ذبح آن جانور منظور و منذور است وگوشت آن ملحوظ ومحفوظ نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح میتی ادا می کنم وگوشت آنرا خود میخورم و بفرزندان و پدران وآشنایان می خورانم مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم نمی آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه اضحیه از طرف میت جایز است و معنیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی وثوابیکه بران مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه جایز است مضحی را واولاد و اباء او را وفي السراجية رجل ضحي عن الميت جاز ولا يلزم التصدق بالكل الا اذا كان بامره * وفي الحمادية من ذبح عن الميت فهذا على الوجهين اما ان يذبح بامره او بغير امره فعلي الوجه الاول لايتناول من لحمه وهو المختار لان التضحية تقع للميت وفي الوجه الثاني يتناول وهو المختار لان الذبح حصل على ملكه والثواب للميت * خلاصه عبارت حماديه این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال من تضحیه از طرف من خواهد کرد پس درین صورت خوردن گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب است زیرا چه اضحیه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده شده است پس برحسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق کردن ضرور است * دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس برین تقدیر مضحی را خوردن گوشت آن و خورانیدن آن اصول

و فروع خود را جایز است زیرا که اضحیه مالک متصحی است پس او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی الترجمة * پس چنانکه تضحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جوابش بدو وجه است اول آنکه تصدق بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا چه جان حیوان مملوک آدمی نیست * و از این جا است که کشتن مولی غلام خود را حرام است اگرچه بسبب شبه قصاص ساقط می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا چه این اقرار بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح است زیرا چه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرف که خواهد در شی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب الجنایات است وفعله بنفسه هدر في الدنيا معتبر في الآخرة حتی یاثم علیه * وایضا فیها فی الکتاب الحجر ان العبد مبقی علی اصل

الحرية في حق الدم عملا بالآدمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه بالحدود والقصاص خلاصه عبارت به اینست که فعل شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ماخوذ است یعنے اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس در دنیا مواخذه آن نخواهد شد یعنے بادشاه او را چیزے سزا نخواهد داد اما در آخرت گنہگار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است و از این جا است که اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصے غیر صحیح نیست زیرا چه حدود قصاص متعلق بجان غلام است پس این اقرار سوی جان غلام راجع است و جان او مملوک مولی نیست اما اقرار مولی به مملوکیت او برای غیر درست است زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او ست و بدن او مملوک مولی هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا ثواب بران مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن نیز متعذر است * دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی منذور مشروط صحت نذر است لما فی الرسائل الزینیة ومن شرط النذر ان یکون المنذور مملوکا للناذر یعنی از شرایط نذر آن است که شی منذور مملوک ناذر باشد * و در مشکوة در جلد ثالث در باب الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملک یعنی لازم نمی گردد بر فرزند آدم نذر در چیزیکه مالک آن نیست * و نیز در باب النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر فی معصیة ولا فی لا یملک العبد یعنی صحیح نیست وفای نذریکه در معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب بران نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری نیز صحیح خواهد شد * پس تر دانستنی است که شرایط صحت نذر چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل زینیه ومشکوة منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنی از جنس معصیت واباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده بود یعنی از شرایط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عین واجب نبود

یعنے از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود یعنے از قبیل مستحب نبود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود یعنے از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور ماوک ناذر نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلا خری که هنوز آنرا نخریده است نذر کند بعده آنرا خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلا فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکر خوردن و همچنین نذر کردن به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست بلکه از شرائط عبادت است و همچنین نذر کردن به نماز جنازه که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لما فی الاشباه والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب وکان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة سنة رعی الفرایض لا شیء علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر عیادة المریض لم تلزمه ولو نذر التسبیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهی جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مماوک

آدمی باشد لیکن درمیان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال از ین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و از ان رفع حاجات خود ها می کنند بخلاف جان جانور بدون جهة آن که اصلا قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیراچه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین متصور نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد تا بدیگری داده شود و از ان غیر چه ساخته آید * جواب سیوم آنکه مجرد ذبح یعنے اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیراچه عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیراچه عبادت مالی عبارت ازان است که مالی را یا انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی بدیگران بخشیده شود در صورت اراقت خون این مفقود است اما در روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس بر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار روز است اول روز اضحی و سه روز بعد ازان لما فی العمادیة

فی کتاب الاضحیه واراقة الدم لیست بقربة الا فی مکان وزمان فالزمان هو ایام النحر والمکان هو الحرم وسرش آن است که روز اضحی یوم ضیافت خدای تعالی مر مومنین را است وهمین سبب است که روزه دران روز حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود ما ازانجا که آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است لهذا الله تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین وا پس می دهد بنابر آن مضحی را می رسد که خود بخورد واولاد و ابناء خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب آن است که تا فراغت نماز عید امساک کنند تا بعد فراغت از نماز اولاً تضحیه نمایند بعده چیزی ازان بخورند تا انتظار ی به ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است وحکمه درین باب آن است که تا اول خورش در روز ضیافت او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد و چنانچه این معنی در کتب اصول فقه در بحث قضا تفصیلا وتوضیحا مرقوم است و در ینجا به سبب خوف اطالت که موجب ملالت است

عبارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
در ایام نحر عبادت است پس هرکس را میرسد که جانوری
را با شرایط اضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
که خواه با مید ثواب آن برای ذات خود تضحیه کند یا به نیت ایصال
ثواب آن برای دیگری قربانی نماید * و تمامه درین باب آن است
که تضحیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
است که الله تعالی بذبح کبش امر فرموده بود و آن در ایام اضحیه
واقع شده بود لما فی العالمگیریة فی کتاب الاضحیة و چون تضحیه
بر خلاف قیاس است پس دیگری را بر آن قیاس
کردن جایز نیست لما فی کتب الاصول النص الذی ورد علی خلاف القیاس
یقتصر علی مورده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی دلیلی از قرآن
یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علت مشترکه در میان مقیس و
مقیس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص
علیه یافته نشد پس البته قیاس ناجایز خواهد شد به جهت

فقد ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام نحر عبادت
نیست پس نذر به مجرد ذبح جانور بدون تضحیه جائز نیست زیراچه
منجمله شرائط نذر آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
چنانچه مفصلاً از اشباه مذکور شد و نیز در در مختار با لتخصیص و
التصریح منقول است في الدر المختار في كتاب الايمان ولو قال
ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة او علي شاة اذبحها فبرئ لا
يلزمه شيء الا اذا زاد التصدق بلحمها فيلزمه یعنی اگر کسی گوید که
اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
بعده ازان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
نمی آید بران کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
گوشت آن بز را پس البته نذر مرقوم صحیح خواهد شد و ادای
آن بر وی واجب خواهد گردید * و نیز در رساله زینه مرقوم است
قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة فصح لا يلزمه ولو قال
علي شاة اذبحها وتصدق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر
صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گوسپندی
را بعده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

داشتم تا گوشت آنرا بفقرا بدهم و ثوابیکه او تعالی از فضل
خود برآن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته
درست است بلکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدنیه
و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن وغیره
بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیت ایصال ثواب
آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها
شرعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب النیابة فی الحج
والاصل فیه ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما
وصدقة وقرءة قران وذکرا وطوافا وحجا وعمرة وغیر ذلك الی قوله
دان صام او صلی او تصدق وجعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة وبهذا یعلم انه
لافرق بین ان یکون المجعول له میتا او حیا والظاهر انه لا فرق بین
ان ینوی به عند الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلك یجعل ثوابه
لغیره لاطلاق کلامهم انتهی من البحر * و هم چنین در کتاب هدایه
و چلپی وغیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعض تفاسیر معتبره
متداوله مثل بیضاوی و حسینی وغیره در تفسیر قول او تعالی
وما اهل به لغیر الله قید عند الذبح آورده پس بر برین تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
حرام است چنانچه عادت هنود ان است که هرگاه جانوری
را برای بتی می کشند نام آن بت وقت ذبح آن جانور
می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بلی می گویند پس
استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام
غیر خدا بروذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
صحیح می تواند شد * جوابش بچند وجوه است * وجه اول آنکه از کتب
لغات و تفاسیر مفسرین متقدمین ظاهر شد که اهلال به معنی مطلق
آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست وقاعده کلیه اصول فقه است
که نص مطلق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
آن نیز مطلق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود ما دامیکه
دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود کما فی التوضیح حکم المطلق
ان یجري علی اطلاقه و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقة فی الاطلاق
ولا شیء من الحقیقة یترک الا بدلیل صارف فالمطلق لا یترک
اطلاقه الا بدلیل صارف الخ * و آیت مرقومه در قرآن مجید در چهار
موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

او نیست در پی توفیق نمیرود و در ورطهٔ تعارض افتاده دست و پا میزند و پی بمنزل توفیق نمی برد * جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین بیان شان نزول آیت موصوفه است زیراچه عادت مشرکین مخلصین در زمانهٔ سابق بانکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام آن بت و دیو بران جانور میخوانند اگرچه پیش از ذبح نیز نام آن بت گرفته باشند اما آنرا اعتبار نمی دارند * چنانچه در تفسیر کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح و یرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام مسلمین که ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق رسم کافران و عادت هنودان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد میکنند پس ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد چنانچه در اضحیه و عقیقه و فدیه حج و غیره و یا برای مهمان باشد یا برای

دعوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و
خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم
غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص
و درود مقرر کرده اند برای هرکه باشد برای او تعالی باشد یا برای
پیغمبری و یا برای پیری و بزرگی یا که برای جنی و یا برای روح
خبیثی مانند شیخ سدو وغیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه
چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان
خوند کاران و پیرزادگان جاهلان و ملا قرآنیان معمول و مروج
است چنانچه سابق ازین مفصلا مرقوم شده است لیکن دانستنی
است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصص کلام
الهی نمی تواند شد زیرا چه لفظ ما اهل عام است اگرچه محل نزولش
خاص است و قاعدهٔ شرعیه است که درباب عموم و خصوص احکام
شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعدهٔ کلیه
باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه
عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس
در مادهٔ استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص
مورد آن اعتبار ندارد و خلاصه آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

سادات علماء عادی و دیگران را ہادی اند و جمیع مراسم کافران و
ہنود ان کہ در میان این ہا مروج است حق می انگارند علی الخصوص
نذر اولیاء را کہ جزو ایمان بلکہ عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات
فاسدہ و باستدلالات ضعیفہ و روایات شاذہ آن ہمہ رسوم
کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عندالذبح توہم کردہ صورت
مرقومہ را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس شرعی است و ہم مخالف روایات فقہیہ
و اقوال مجتہدین ٭ اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
متعددہ و احادیث صحیحہ منقول شد فمهل من ملا کرفلیدکر و مخالف
اجماع پس بجہت قاعدہ اجماعیہ کہ العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
و مخالف قیاس شرعی پس بسبب آنکہ ہرگاہ جانوری کہ وقت
ذبح او از زبان نام غیر خدا خواندہ شود بالاتفاق حرام است
پس جانوریکہ وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
او داشتہ شود البتہ بطریق اولی حرام خواہد شد اگرچہ از زبان
نام مبارک او تعالی گفتہ شود زیرا کہ در صورتیکہ لسان و جنان
مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
نہ عبارات زبانی و کلمات دہانی ٭ و روایات فقہیہ از کتب معتمدہ

مکتوب شده است و آینده نیز بفضله تعالی از کتابهای متعدده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینظر * و از آنجمله است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحهٔ که به نیت تقرب الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و العموم مرقوم است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید عند الذبح بلا دلیل است بلکه تعمیم نصوص شرعیه و اطلاق دلائل سمعیه را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم و من اهوائهم و نلوذ منهم و عن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و اغوای شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رحمانی و هدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم ربانی نگردد هرگز ایمان و ایقان میسر نه شود * چنانچه در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی علیه الصلوٰة و السلام در
وقت معارضهٔ داعیهٔ حق و باعثهٔ هوا پس مراد نفی ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست
پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی
و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد و تابع
حق و منقاد امر باشد کذا في ترجمة الشيخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگرچه
برحسب لغت و حقیقت مطلق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بتان را میخوانند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او متروک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس برخلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
و در معنی مجازی که برحسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
خواهد شد کما في کتب الاصول والحقيقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو وجه است * وجه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء
العرف على نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرس ونحو المال
بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس
كل اكلهم الجديد يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان
اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد
المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت که در عبارت کتب
اصول مرقوم است عادت قولی است که مقید اطلاق نصوص می گردد
چنانچه در شروح و حواشی آنها مصرح است * وجه دوم آنکه بطریق
تنزل یعنی بعد تسلیم آنکه عرف عملی مقید لفظ مطلق باشد پس
این تخصیص در باب ایمان جاری است نه در مطلق الفاظ لما في
الاشباه فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان
الايمان مبنية على العرف لا على الحقايق اللغوية * جواب سیوم از شبه
قید عند الذبح آنکه اهلال لغیر الله بر دو نوع است اول آنکه عند
الذبح اهلال کند * دوم آنکه قبل ذبح اهلال کند بعد ازان همین
نیت باقی و مستمر ماند تا آنکه به نیت سابقه ذبح کند اگرچه در
ظاهر بر حسب عادت قدیمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد
پس در صورت اولی اهلال در وقت ذبح حقیقة و شرعا موجود است *

و در صورت ثانیه شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال و بموجب قاعدهٔ شرعیه که اذا وجد شیء و لم یطرء علیه ضد ه یحکم بوجود ذلک الشیء * یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از ان رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی که بانعدام آن تیقن نباشد * مثالش آنکه کسی وقت خروج از خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا خواهم کرد بعد از ان از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن ازو سر زده نشود و وقت دخول در مسجد معهود تجدیداً نیت نکند و نماز شروع نماید درینصورت نماز ش ادا خواهد شد و نیت سابقه کافی و وافی خواهد بود * لما فی الاشباه فی البحث السابع فی وقت النیة اذا توضأ فی منزله لیصلی الظهر ثم حضر المسجد و افتتح الصلوة بتلک النیة فان لم یشتغل بعمل آخر تکفیه تلک النیة المقدمة علی الشروع و تبقی الی وقت الشروع حکما اذا لم یبدلها بغیرها کما فی الصوم * و ایضا فیه فی شرایط النیة الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیة و المنوی انتهی پس اگر قید عند الذبح تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسئوله در آیت موصوفه داخل خواهد شد زیرا که اهلال عند الذبح عام است

که حقیقةً باشد یا حکما و شرعا و در صورت فرقومه اگرچه حقیقةً متحقق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجا باشد * و خلاصه شبهه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نه شود * چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدای تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقة منتفی است حکما وشرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال بنا شد * جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستمر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود * و این را دو صورت است اول آنکه خفیه موجود و باقی باشد باین طور که تجدیداً و استینافاً نیت تقرب به آن غیر عند الذبح کرده باشد * دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابقه بر نگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگر به وقت ذبح اعادهٔ آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری یافته شود بعد از ان تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل خود دور نکند یا امر مخالف و منافی نیت ماضیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعا و حکما نیت ماضیه را
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزهٔ فردا کرده شود و مناقض
آن یافته نه شود پس شرعا نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعدهٔ شرعیه معلوم شد
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعا باقی ماند و هرگز
منتفی و منعدم نگردید * چنانچه از اشباه و نظائر سابقا منقول
شد * پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
زیرا چه تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فتذکر *
و سر دریں باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعدهٔ شرعیه است که اگر

شی طاہر و شی نجس مخلوط گرد و پس غلبہ نجس را ست * وظاہر است کہ ہر چیز نجس حرام است زیرا چہ انتفاع و استعمال نجس مطلقا حرام است بہر وجہ کہ باشد و اکل اعظم وجوہ انتفاع است چنانچہ در ہدایہ در کتاب الاشربہ مرقوم است الانتفاع بالنجس حرام ولانہ واجب الاجتناب وفی الانتفاع بہ اقتراب پس این ذبیحہ نیز حرام است * جواب دوم آنکہ منجملۂ شرائط حل ذبیحہ سہ شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچہ سابقا از جامع الرموز و در مختار منقول شد * سیوم اخلاص یعنے خالص کردن ذکر او تعالی از غیر لما فی الہدایۃ والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سہ شروط فوت شود ذبیحہ حرام خواہد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او تعالی گوید اگرچہ با ذکر نام خدای تعالی ویا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند ویا تعظیم غیر او تعالی در دل آرد اگرچہ با تعظیم او تعالی ویا ذکر او تعالی خلط کند درین ہر چہار صورت ذبیحہ حرام خواہد شد * پس در صورت مرقومہ کہ قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنانی او گفتہ باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در حالیکہ تعظیم غیر در دل باقی باشد اگرچہ با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحہ حرام

واهد شد به جهت آنکه درین صورت اگرچه ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافته نشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگرچه بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحه حرام است ✽ زیرا چه اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است ✽ و نیز قاعدهٔ شرعیه است که هرگاه زبان و دل مختلف شوند پس آنچه در دل است شرعا معتبر است لما فی الاشباه فی البحث الثامع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است دو نقل آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر ✽ و سر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون جانوری عبادت محضه است و مخصوص بجی عز و علا است پس برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است ✽ چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مر مرارا ویجی ایضا تکرارا ✽ و قاعدهٔ شریعت است که هر عبادت بهر کیفیتی و کمیتی که در شرع وارد است دران زیادتی و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست ✽ خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف دران درست نیست و هرگاه که ذبح یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است بهمان وجه ادا نمودن ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود دران نمودن حرام است * و ذبح در شرع باین طور ماموراست که شخصی عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآله تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند درحالیکه از زبان نام شریف او تعالی بدون ضم چیزی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی بغیر شرکت احدی درآرد پس اگر ذابح موحد نبود یا آله تیز برنده نباشد مانند آنکه از عصا سر جانوری را بشکند حرام خواهد شد * و همچنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح کرده شود و علی هذا القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا با ضم تعظیم او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود والبته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر و یا به شرکت غیر با و تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات خواه در صفات مبغوض ترین افعال است نزد حضرت واحد احد متوحد تعالی عما یشرکون وتقدس عما یقوله المشرکون وتنزه عما ینسبه الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنے خدای تعالی هرگز نیامرزد شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد * و در صحیح مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله صلعم قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته وشرکته وفی روایة فانا منه بری وهو للذی عمله ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی فرمود که من بے نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد کاری را که شریک گردانید دران کار با من غیر مرا بگذارم آن کار را و شرکت او را * و در روایتی آن است که پس من بیزارم ازان کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد برای او یعنے آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم آن را زیرا چه چون بسبب شرک خبثی دران پیدا گشت پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد * لهذا آن چیز

مردود درگاه احد و آن شخص رانده بارگاه صمد گشت والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت درحقیقت این عبادت برای غیر خدا داده شد پس بی شبهه خبثی قوی دروی پیدا شد که بدتر از مردار گشت * زیرا چه مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا کشته گشته است و ازاینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی * و هرگاه اخلاص در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد چنانچه او تعالی فرمود * وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء حکم کرده نشدند مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزارند از جمیع ادیان دیگر * و چون قصد و لحاظ غیر دران دخل یافت هرگز اخلاص متحقق نشد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب است که در حدیث صحیح وارد است که ریا یعنی عبادت فعلی برای معاینه کنانیدن غیر و همچنین سمعه یعنی عبادت قولی برای شنوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوة

شریف است که الریاء الشرک واین جمله را سنه بار فرمودند
و وجهش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیر و
قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرجه قبول عروج
نیافت بلکه در درگه رد و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری با ذکر
زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت
با نماز با ریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود وغیره برای خدا
می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نماید اما در
دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیرا و مقصود می دارند

و مورد درین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و
مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف
که در ابتدای مشکوة وارد است انما الاعمال بالنیات وانما لکل
امرء ما نوی یعنی بجز ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت
است و بجز ازین نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت آن
کرده باشد * و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و
اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستیکه الله تعالی
نظر نمی فرماید بسوی صورتهای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید
بسوی دلهای شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسمیه خدا از زبان

بانیت تعظیم غیر در جنان آنچه لا شرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان است که در روان است و نیز قاعدهٔ شرعیه که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما في القلب علی ما مر من الاشباه *

وهرگاه جانور مرقوم بسبب نیت تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است وازینجا است که او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است علاوه برین آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول قید مذکور را یعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را یعنی ذکر حقیقی و حکمی را جمع درمیان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا چه صورت اولی معنی حقیقی است وصورت ثانیه مجازی جوابش اولا آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ها آورده اند شافعی المذهب اند و نزد شان جمع بین الحقیقت والمجاز درست است

اما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود
زیرا چه ایشان قید نمی دهند تا که تجویز هم نمی کنند و از انجا که اکثر
اهل تفاسیر متقد مین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً
تفاسیریکه درین دیار مروج است اکثر از ان تالیف ایشان
است چنانچه بیضاوی و جلالین و کشاف وغیره پس اگر کسی
از حنفیان متاخرین بجهت تبعیت شان در سراسری هم چنان
عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب
تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه
درین جا جمع بین الحقیقة والمجاز نیست تاکه عموم مجاز است زیرا چه
مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است
هر دو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب
الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام
قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل
همین قرینه قویه کافی است که معترض از ان غفات نموده است *
و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه
بنسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز
نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که لو سلمنا که قید عند الذبح اتفاقی نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که حرمت آن جانور بر تقدیری است که اہلال در وقت ذبح موجود و باقی باشد یعنے اگر قبل از ذبح از اہلال سابق در گذرد و از ان نیت باز گردد و خالصۃ بعد ذبح کند حلال خواہد شد و یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بغیر و شد و یا بکسی بدہد تا البتہ اہلال متقدم مرتفع خواہد شد و عند الذبح باقی نخواہد بود پس قید مذکور احتراز ازین صورتہا باشد* پس می گویم که با وجود این احتمال استدلال معتدل مرقوم تمام نمی تواند شد* جواب* بحکم آنکه از انجا که آیت موصوفہ ظاہرا شامل است تمایک را که برای غیر الله نموده شود یعنے جانوری که آواز برداشته شود بر او نام غیر خدا بقصد تمایک او برای آن غیر پس متوہم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض از قید مذکور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش آنکه جانوری که بنام غیر خدا مشتہر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود ناذر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این
جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای
تملیک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال
مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون
لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد
مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان
بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره
باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است
پس اینقدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی
گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله
آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف
روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مزید علیه
صرف بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بلا حظه
توفیر الزامات و بتکثیر افادات این احتمالات عقلیه و تقریرات
تحقیقیه به معرض بیان و بشهد بیان آورده و در حقیقت جواب
حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا
عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

شعر * فان القول ما قالت حذام * وان کثر التجشم فی الکلام و این قلیل البضاعة و کثیر الشناعة اگرچه درین باب بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصهٔ بیان جلوه عیان داده و هر دعوی را بوجوه شتی اثبات نموده و بدلایل قطعیه و براهین یقینیه بپایهٔ ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق هر جناب عالی قباب راست قدس الله سره العزیز

فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النفس قبل التندم

و لکن بکت قبلی فهیج لی البکا * بکاها فقلت الفضل للمتقدم

و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به لغیر الله ما نودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز معتبر نباشد و لفظ ما که در آیهٔ کریمه واقع است شی عام است یعنی خواه من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات یا از جنس دیگر مانند زر و سیم وغیره پس اگر مراد ازو بالخصوص جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه تفسیر کلمهٔ ما بلفظ جانور چیست * جوابش آنکه از تقریرات سابقه و تحریرات لاحقه که در اثبات معنی آیهٔ کریمه از کتب لغات

وتفاسیر مبین گردید و نیز از تحریرات باضبه که در سوالات وجوابات مرقوم شد ظاهر و هویدا و باهر و پیدا گشت که حاصل معنی آیهٔ شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله هر چیزیکه باشد و برای هر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است پس اگر شی مطلق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات مباحه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت مجیده محرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه میته و خنزیر و موقوذه منخنقه و ما اکله السبع و ما ذبح علی النصب وغیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز برعایت شیوع عادت مردمان که اهلال بر جانوران می کنند نه بر اموال دیگر چنانچه فاتحهٔ رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس ملبوسات و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس وغیره اگر خاص جانور مراد داشته شود عجب نبود * اما از انجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده داشته باشد بلا قرینهٔ قطعیه قرآنیه و بغیر دلالت حدیث صحیح مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجماع مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مدلولات متعدده هرگز جایز نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بانکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن
است و الله اعلم بمراده * و از این جا است که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدده
می دارد محتملات عقلیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از انها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیراچه در مشکوة شریف در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
فی القران براته فلیتبوء مقعده من النار کسیکه به گوید در تفسیر قرآن
برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
وفي رواية من قال في القران بغير علم فليتبوء مقعده من النار
و نیز در کتاب و باب مرقوم است قال رسول الله
صلي الله عليه وسلم من قال فی القران برائه فاصاب فقد
اخطا یعنے هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در ان از پیش
خود پس صواب کند و دریابد حق را پس به تحقیق خطا کرد یعنے
اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق
او خطا کرد حکم خطا دارد * و شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در
شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتے کند و جزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز به نقل از ائمهٔ اهل تفسیر که بر سد سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانوری را بنام غیر خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال این ها امادر دل خود مراد و مقصود از ین کلام آن دارد که نذر برای خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورانیدن آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد * پس این نذر صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه * اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود * حال آنکه علماء متقدمین و فضلاء متاخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی داده اند و خود از ان ها انتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

وکسی از علمای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده
و احدی ازان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین
بر جواز و حل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * و نیز ارشاد
نموده اند که لا تجتمع امتی علی ضلالة * و امثال آنها پس انکار
اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند
والعیاذ بالله منه * جوابش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه
عوام نذر لغیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام
را مبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام
شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن
این قدر نمی فهمد که این تاویل رکیک و عذر لنگ هیچ وجه
ناذر را و هم ماول را فائده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند * زیرا چه
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب
بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت رو داده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آرد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جهال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و ضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور اقوالهم ومن سیئات اعمالهم فی الفصول العمادیة في
فصل ما یوجب الکفر و ما لا یوجبه اعلم انه اذا کان في
المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتي
ان یمیل الی الوجه الذي یمنع الکفر تحسینا للظن بالمسلم ثم
ان کانت نیة القائل ذلك فهو مسلم و ان کانت نیته هو الوجه الذي
یوجب الکفر فلا ینفعه حمل المفتي کلامه علی الوجه الذي لا یوجب
الکفر * و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجدید النکاح بعد
الاسلام * ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم
یرجع عما قال لانه بالاتیان بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر
یعنے بدانکه وقتی که در صورتی چند وجوه یافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد گر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک بردو

به کفر او حکم نکند بلکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد پس مراد داشتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان وجه مکفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکفر هیچ فایده نمی بخشد بلکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه و استغفار و رجوع ازان قول و عمل و به تجدید اسلام و به تزویج ثانی با زوجه خود. پس مراد داشتنی است که اگر شخص مرقوم کلمهٔ شهادت را بر سبیل عادت سابقه خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بلکه ضرور است که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آرد و تجدیداً کلمهٔ توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمهٔ شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود تا دامی که قول مکفر را ترک نه کند و ازان رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

با یکدیگر ضد اند و دو ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی * پس
بعد تمهید مقدمهٔ مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که درمیان عوام مروج
است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
منادی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید
اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * دوم آنکه
بدون ندا بایا نوبه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
بز را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت ها در معنی
نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
خلاف ظاهر هرگز معتبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعدهٔ اصول است که در
هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
محمول خواهد شد تا وقتیکه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نه شود *
و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مسموع و معتمد نخواهد شد زیراچه قاعدهٔ اصول
ست که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم او لازم
خواهد شد و محتاج سوی نیت و اراده نخواهد شد *
خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای
نذر باشد محتاج بسوی نیت نخواهد شد لما فی الچلپي
حاشية شرح الوقاية قوله ثم ان لم ينو شيأ الخ اقول وجه كونه نذرا
ان اللفظ موضوع له و دلالة اللفظ لا تحتاج الى النية لانه حقيقة كلامه
و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هرچه
در نظر دیده و در ظاهر شنیده شود برحسب آن اجرای احکام
دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بملاحظهٔ آنکه الفاظ ناذرین
مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است
و عبارت مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در
معنی نذر لغیر الله معروف و مستعمل است چنانچه در اشباه در
قاعدهٔ سادسه العادة محکمة مرقوم است * ومنها الفاظ الواقفين
تبتني على عرفهم وكذا لفظ الناذر والموصي والحالف * پس
بر تقدیر یکه عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینهٔ قویه بر خلاف
ظاهر کلام او یافته نشود بلا تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلاً احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بحل آن نموده خواهد شد مگر وقتیکه قرینهٔ قطعیه بر خلاف آن یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها کرده واهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک وبلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیراچه این همه افعال ظاهری قرینهٔ یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد و هیچ تاویل را دران دخل وگنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب متعدده بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر و بالفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس دیانةً فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و عیان است نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاءً یعنی در احکام دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئ منذور مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقومه مطلع خواهد شد در حق او حرام است لما في الاشباه في المبحث التاسع في محل النية لو قصد بلفظ غير معناه الشرعي وانما قصد معنى آخر كلفظ الطلاق واراد به الطلاق من وثاق لم يقبل قضاء ويدين يعنے اگر کسی کلامی بگوید و معنی شرعی آن اراده نکند بلکه معنیٔ دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجهٔ خود را بگوید که تو طالق هستی و ظاهر کند که مراد من معنیٔ شرعی آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید و زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مصرح است برای خوف اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا درینجا نقل کرده نشد اما دانستنی است که برین تقدیر احکام

نذر اللہ جاری خواہد شد یعنے مصرف آن فقراء و مساکین واسثال آنہا خواہند بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنیا را خوردن آن جایز نخواہد بود چنانچہ در کتب فقہ مسطور و درین رسالہ نیز مذکور است و خلاصۂ تقریر این مقام و تحریر این مرام آن است کہ در صورتی کہ کسی از زبان خود نذر لغیر اللہ کند پس برحسب ظاہر قول ناذر جمیع مسلمانان را واجب است کہ آن چیز را حرام دانند و ہرگز او را نخورند مگر وقتی کہ نذر برای خدا بہ تقرب او تعالی بالیقین ظاہر و آشکارا شود و ہرگاہ نذر اللہ متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای اغنیا جایز نیست اگر کسی گوید کہ تسلیم کردم کہ آیت کریمہ ما اہل بہ لغیر اللہ شامل است جانوری را کہ بنام غیر خدا نامزد کردہ شود و وقت ذبح او نام خدا گفتہ شود یعنے آیہ شریفہ مقتضی حرمت صورت مرقومہ است اما در جزو ہشتم در رکوع اول در سورۂ انعام موجود است ما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیہ یعنے نیست مر شما را آنکہ نہ خورید از انچہ یاد کردہ شود

نام خدای تعالی بر او وید رستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما مگر وقتیکه مضطر شوید یعنی ناچار شوید بخوردن آن انتهی پس آیت مذکوره شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس این آیت که متاخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین دو آیت مقدم است پس درصورت مرقومه تعارض آیتین ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذا تعارضا تساقطا والاصل الاباحة یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند ویکی را بر دیگری ترجیح نباشد پس هردو از درجهٔ اعتبار و احتجاج ساقط می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هرشی که اباحت است * جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسیم که آیت ثانیه عام است جمیع جانوریرا که براو نام خدا ذکر کرده شود بهر نهجیکه باشد یا خاص است بصوریکه در شرع معهود و معین است درباب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید که جانوری که برو نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بتی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده شود حلال باشد و حالانکه حرمت این صور تها منصوص قرآنی است چنانچه در آیت مرقومه والمنخنقة والموقوذة والنطیحة والمتردیة وما ذبح علی النصب الخ بالتفصیل مرقوم شد * پس معلوم شد که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرع شریف مقرر و معین است و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته باشد لما مر سابقا و آنفا بما لا مزید علیه * لیکن درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکرارا مرقوم می گردد فی جامع الرموز فلو سمی علی ذبیحة و ذبح لغیره تعالی لم یحل وانما قلنا لله تعالی لانه لو سمی وذبح لغیره تعالی لا یحل لانه ذبح تعظیما له لا لله تعالی * وفی الدر المختار ولو سمی ولم تحضره النیة صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او نوی بها امرا آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که درمیان هر دو آیت تعارض واقع است پس دانستنی است که قاعدهٔ کلیه اصول فقه است که هرگاه دریک صورت دلیل محرم و دلیل مبیح هر دو جمع شوند و تاریخ آن ها معلوم نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل به محرم کرده خواهد شد لما فی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام حدیث اورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام الاغلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما يقتضي التحريم والآخر الاباحة قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول تركناه مخافة الاملال و معترض که جمله اذا تعارضا تساقطا ويحكم بالاصل الذي هو الاباحة را قاعده کلیه نام نهاده است منشای آن سوء فهمی و لاعلمی او است بالکه قاعدهٔ کلیه اذا تعارض المبيح والمحرم يعمل بالمحرم مخصص قاعدهٔ مذکوره است جواب سیوم آنکه در صورت تعارض دو آیت قاعدهٔ اصولیه بر این نوع است که وقتی که درمیان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بحدیث رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت
نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود * و اگر از قول اصحاب
نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده
می شود * پستر اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر نه شود
پس آن وقت باصل آن شی که دران تعارض واقع شده است
حکم کرده می شود بر اینکه اصل آن شی حل بود یا حرمت
اما انچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا باباحه حکم
کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است
لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الآیتین المصیر الی السنة
وبین السنتین المصیر الی قول الصحابة وبین قولی الصحابة الی
القیاس وبین القیاسین الی تقریر الاصول * در صورت مرقومه
اگر تعارض آیتین هر قسمین فرض کرده شود پس بر حسب
قاعدهٔ مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود
چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است
قوله علیه السلام لاعقر فی الاسلام ای عند القبور وایضا فیها ان النبی
علیه السلام نهی عن ذبائح الجن * چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور
خواهد شد * و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبي صلی الله علیه وسلم حرّم الله تعالی ماذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرك والملك بوحة میتة پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومتین از حدیث مرتفع نه شود پس بر طبق قاعدهٔ مذکوره ضرور است که بسوی قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه بیانها از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لوان مسلماً ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیرالله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد و اگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مزبورتین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعدهٔ مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام غیرخدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگرچه در دل تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیرخدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگرچه از زبان نام خدای تعالی بخواند
به جهت شرکت در عات حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت
ذبح جانور کما مرذت ومتعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت
اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگرچه
در آیت ثانیه برحسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر
آیت مرقومه مخصص آن است یعنی جمله وقد فصل لکم ما حرم
علیکم الخ صورت متنازع فیها را از آیت ثانیه مذکوره خارج
می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لکم ما حرم علیکم
هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی
انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
الی آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعنی مالکم ان لا تاکلوا
صورت مرقومه را شامل نشد پس تعارض بین الآیتین نیز
ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت
نگردید * اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سورۂ
انعام موجود است کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین
شامل است صورت مرقومه را پس صراحةً حکم به خوردن
جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن تهدیدی است سخت چنانچه کلمهٔ ان کنتم بآیاته مؤمنین ناطق بآن است جوابِ پیش آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ است از آیتهای دیگر یعنی آیتهای سورهٔ بقره انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الآیة وآیتهای سورهٔ مایده اعنی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الیٰ قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا چه آیت مرقومه مندرجه سوال یعنی کلوا ما ذکر اسم الله علیه در سورهٔ انعام است و این سوره در مکهٔ معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سورهٔ بقره در اول قدوم مدینهٔ مشرفه بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین سورهٔ مایده آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات سورهٔ انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الی قوله الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر او فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع است از آیت مذکوره یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه الخ پس این همه سه آیات مرقومه ناسخ است مر آیت مرقومهٔ سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است من شاء فلیطالع ثمه وجواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظهٔ آیت شریفه مالکم ان لا تاکلوا الخ است مرقوم گردیده در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ آیت کریمه کلوا مما ذکر اسم الله علیه است جاری می تواند شد بادنی تغییر اما بخوف تطویل و املال فروگذاشته بر ذهن سلیم و طبع مستقیم حواله نموده شد * بستر بدانکه اگر این همه تقریرات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و بجهل مرکب خود درماند و بر جهالت و غوایت و شرارت و عبادت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر دران گنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسر حد الحاد و کفر رساند نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقومه نذر برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل و حرام است پس بلا شبهه نذر مرقوم باطل و حرام است لما فی البحر الرایق فی فصل النذر من کتاب الصوم و اما النذر الذی ینذره اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض او له حاجة ضروریة فیاتي بعض قبر الصلحاء فیجعل ستره علی راسه ویقول یا سیدي فلان ان رد غائبي او عوفي مریضي او قضیت حاجتی

فذلک من الذهب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء کذا او من الشمع کذا او من الزیت کذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه * منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادة لا تکون للمخلوق ومنها ان المنذور له میت والمیت لا یملک ومنها ان ظن ان المیت یتصرف فی الامر دون الله واعتقد ذلک کفرا لی قوله للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا اکله ولا التصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا وله عیال فقراء عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت وغیرها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین مالم یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا انتهی * خلاصهٔ ترجمه آن که نذری که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضے از بزرگان می آید و پرده قبر را بر سر خود نهاده و باادب ایستاده می گوید که یا حضرت اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

شیرینی و غیره ادا کنم پس این چنین نذر باطل است
بالاجماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء بچند وجه * اول آنکه نذر
برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت
خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام چنانکه گذشت * دوم
آنکه آن شی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
چیزی نمی شود * سیوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است *
و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شی منذور
حرام است * و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجه من الوجوه تصرف
در آن شی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه
کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد
پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
معلوم شد پس چیزهائیکه پیش قبر اولیاء می برند و
از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

بالاجماع مسلمین مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود
باشد و ایصال ثواب آنها بروح آن اولیاء منظور بود
نه تقرب وخوشامدی حضرات ایشان پس البته درست است
وایضا فی الفتاوی العالمگیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر
الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع
ستره قائلا یا سیدی اذا قضیت حاجتی فلک منی من الذهب کذا
مثلا باطل اجماعا الی قوله واذا عرفت هذا فما یوخذ من الدراهم و
نحوها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم
یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک انتهی
وایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر
الذی یقع للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم و
الشمع ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل
وحرام مالم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بتلک
ولاسیما فی هذه الاعصار * وفی شرح المتقی البقر الذی ینذره
الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیه حرمتین احدهما
انه ملک الناذر ولا یجوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و
یاکل لان حق الغیر حرام والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الآباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان یاکل منه وکذا البقر لانه منذور باسم المیت وکذا البقر الذی ینذره الناس بارواح المشایخ لانه منذور باسم المیت انتهی * خلاصهٔ عبارت شرح متن آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود یا نذر می کنند حرام است زیرا که دران گاو از دو وجه حرمت است * اول آنکه گاو مذکور ملک ناذر است وتصرف در ملک غیر حرام است * دوم آنکه بنام مردگان منذور است ومنذور برای غیر خدا حرام است وهم چنین گاوی که برای ارواح اولیا نذر می کنند حرام است زیرا که منذور بنام مرده است انتهی * اگر کسی گوید که عقیقه در شرع ثابت است وجز این نیست که بنظر استبشار بولادت مولودی گوسپندی را ذبح می کنند پس هم چنین وقت قدوم امیری ومانند او جانوری را ذبح کردن چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که ابو الهیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرده بود * جوابش آن است که فرق است درمیان استبشار وتعظیم پس اگر ضیافت قادم واظهار بشارت قدوم او مقصود باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر ویا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانهٔ کسی گوسپندی را ذبح کنند و اطعام آن شخص از گوشت آن گوسپند حسنه بخصیل بشارت و سرور بقدوم آن کس مقصود دارند و همین محمل حدیث ابو الهیثم انصاری است که وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرده گوشت او را با آن حضرت و اصحاب خورانید * اما اگر تعظیم قادم و تقرب باو از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بود نه گوشت آن جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطعام و ضیافت او پس بلاشک حرام آنست و همین است محمل جمیع صور تهائیکه در کتب فقه و فتادی مرقوم است یعنی ذبح لقدوم امیر و نحوه الخ * پس فارق درمیان حلال و حرام آن است که اگر تعظیم مذبوح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطراو از مجرد اراقت خون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری مقصود باشد و گوشت آن مذبوح و ضیافت مذبوح له مطلوب نبود حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بخورانیدن گوشت ذبیحهٔ مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بریختن خون او غرض نباشد حلال است و اگر در ضمن
ضیافت آن کس اظهار خوشی خود دارد از خوشنودی
او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً
مشروحاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری
برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او همین قدر
غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود یا که
گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خورانیدن و یا آنرا بدریا
انداختن و یا آن را به سگان تصدق دادن غرض نزد مالک
آن جانور یکسان باشد و از ملاحظهٔ آن کس صرف
تعظیم او و خوشنودی او و تقرب با او و خوشامد او مقصود
مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا بدیگری امر فرماید
و خواه آن کس مذبوح له زنده باشد یا مرده خواه روح
طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و
شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و
خواه قبر صادق بود یا قبر کاذب مانند علم و جهنده و پنجه و مشهد
و گهواره و مانند آنها پس این همه صورتها بالاتفاق حرام
است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا

به کفر او قائل اند * واگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف گرفتن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیلهٔ او بود و هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاحظهٔ آن شخص صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب آن برای آن شخص مذبوح لا مطلوب بود پس بی شک حلال است * بسترد انستنی است که اگر کسی به مضمون قبض مشحون لما یدخل الایمان فی قلوبهم و به فحوای هدایت انتمای ختم الله علی قلوبهم در ضلالت و غباوت و جهالت و غوایت خود وا ماند و این همه تقریرات که در تفسیر قوله تعالی اهل به لغیر الله و توجیهات که در مادهٔ نذر لغیر الله مبین و مبرهن شد در دل غوایت منزل و در سرشت غباوت سرشت او جا نگیرد پس دلائل شرعیهٔ دیگر بر دعوی مرقومه که دال صریح و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول الکعبة وفی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای المنصب ای آنچه می کشند برای بتان وفی التفسیر الکبیر ما ذبح علیه

النصب فيه وجهان احدهما ماذبح على اعتقاد تعظيم النصب والثاني ماذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وهكذا في معالم التنزيل

پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهنڈا و اشباه آنها و یا به تعظیم مبنی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب یا امثال آنها پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا با راقت خون حیوانی و ازانجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *

اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داود نقل کرده است لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر في

الاصلام اي عند القبور وكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح
على الذباء الجديد لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم
يكرمون بها نظا نهم لو لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل صلي الله عليه
وسلم ونهى عنه * وفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من الصحيحين
قال النبي صلي الله عليه وسلم حرم الله تعالى ماذبح امتي على
الاصنام والاوثان والاحجار والاشجار والبحار والانهار والبيوت
والعيون والاودية مالذابح مشرك والمذبوحة ميتة والمرءة بايئة
ودر مشکوة در جلد ثالث در کتاب الذبايح است دهم در جامع صغير سيوطي
لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داود است نهى رسول الله صلي
الله عليه وسلم عن معاقرة العرب قال داؤد يعني في القبور ترجمه منع
کرد رسول خدا از پی کردن اعراب ابوداود گوید که نزد قبور * وشراح
این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که جانوران
را نزد قبور به نیت مقبور ذبح می کردند لهذا ذبح مذکور ممنوع شد *
ودر مشکوة در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است
نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحر ابلا
ببوانة فاتى رسول الله صلي الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية

يعبد فقالوا لا قال فهل كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا فقال
اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله
یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت
آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عیدهای اهل
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفا کن بنذر خود
در ترجمهٔ شیخ عبد الحق دهلوی مرقوم است که ازینجا معلوم
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است وفا بدان
اگر آن موضع معبد اوثان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود
صحیح نه بود زیرا که نیست وفا مر نذر را در معصیت خدا انتهی *
پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که در جائیکه بت
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران
بود یا جائیکه دران مظنهٔ پرستش کفار باشد مانند قبر وغیره
در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلت قصد للتعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بایکه در موضعی که مظنهٔ قصد تعظیم و تقرب بوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگرچه در حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد اما ثبوت حرمت جانور مرقومه از اجماع پس در تفسیر کبیر مرقوم است که اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند برین که اگر مسلمی جانوری را ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار و همین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقاً مذکور شد که والاجماع علی حرمة النذر للمخلوق وانه حرام بل سحت الی قوله فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر حرمت نذریکه برای مخلوقی باشد و شی منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع و روغن و امثال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است و نیز از عالمگیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من الدراهم ونحوها الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع اما کفر ذابح مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن اکثر علمای محققین و فضلای مدققین قائل بکفر او هستند چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری و قاضیخان منقول شد * فلیذکر فیهل من مذکور ولیعتبر فیهل من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و الخواص است آورده شد * فی الاشباه والنظائر فی المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصدها والذبح قد یکون للاکل فیکون مباحا او مندوبا او للاضحیة فیکون عبادة او لقدوم امیر ونحوه فیکون حراما وکفرا علی قول * وایضا فی الاشباه فی المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح فی البزازیة من الفاظ الکفر ان الذبح للقادم من حج او غزو او امیر او غیره یجعل المذبوح میتة واختلفوا فی کفر الذابح وایضا فی الاشباه

في كتاب الذبائح ذبح لقدوم اميراولواحد من العظماء يحرم ولوذكرالله تعالي وللضيف لا * وفي الدر المختار في كتاب الذبائح ذ لو صحي ولم تحضره النية صح بخلاف مالوقصد بها التبرك في ابتداء الفعل اوامرآخر فانه لا يصح فلا تحل وايضا فيه ذبح لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم * لانه اهل به لغير الله ولوذكر اسم الله عليه ولوذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان قدمها لياكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف اوالوليمة اوللربح وان لم يقدمها لياكل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غيرالله فيحرم وهل يكفرفيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم قال كافر * وفضل واسماعيل ليس يكفر * وفي قرة الانظار شرح الدر المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم للتهيئ لضيافته او بعد قدومه ببرهة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوب ويجوز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكر * وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة * وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهوللضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه الناس كما هوالمعهود في بلدتنا فهولمجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

فى الجوهرة الذبح عند مري الضيف تعظيما له لايحل اكلها وكذا عند
قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبح
عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفى الفصول العمادية
في باب ما يكون كفرا من ذبح فى وجه انسان شيا وقت قدومه
كفر الذابح والمذبوح ميتة وفى فتاوى قاضيخان وفتاوي عالم
كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت
الخلعة وما اشبه ذلك كفر والمذبوح ميتة لا توكل وفى خزانة المفتين
ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة
وفى القنية في كتاب الذبائح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى
يحل ولو ذبحه لقدوم الاميرا وواحد من العظماء وذكر اسم الله
لا يحل لان فى الاول الذبح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه
عنده ويا كل منه وفى الثاني لتعظيم الامير لالله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون في
بلدنا من اصعاد البعير بالذبح جارتاك وقت النثار فيذبحونه
فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا
قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى
العالمكيرية في كتاب الذبائح ذبح عند مري الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا عند قدوم الامير او نحوه تعظيما فاما اذا ذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا باس به وايضا فى الفتاوى العالمكيرية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب احكام المرتدين اگر يكى بوقت خلعت يعنے بوقت پوشيدن شد و بوقت تهنيت از براى تشريف پوشيدن و رضاى او قربانى كند كافر شود و اين قربانى مردار باشد خوردن آن روا نبود * و ديگر ازين جنس آنست كه بر سر آب ميروند و آن آب را مى پرستند و به نيتى كه دارند گوسپند بر سر آب ذبح مى كنند اين پرستندگان آب و ذبح كنندگان گوسپند كافر مى شوند و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود * وفى جامع الرموز فلو سمى على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا لله لانه لو سمى وذبح لقدوم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه ليأكل منه بل يدفعه الى غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه ليأكل وفى مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالي يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او لواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه لا يحل لان فى الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا
لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح
وانچه ذبح كنند براي قدوم بزرگى يا در بناى جديد وگورستان
حرام است * وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز
ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
اي عند القبور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند
البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح
الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لولم يذبحوا يؤذيهم الجن
فابطل النبي صلي الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه
وفي عيون البصاير حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبايح
قوله ذبح لقدوم امير النخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح
المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليهيئ
لضيافته اوبعد قدومه بمرهة لذلك فلا شبهة في جوازه بل
مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم
فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم
فحرام والمذبوح ميتة وضابطته انه ان طبخ وقدم
للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوزعه

الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت وعليه يحمل كلام المص واما الذبح عند وضع الجدار وعروض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان القصد هو التصدق وفي كتاب هداية المبتدي ذبح شاة للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولو ذبحه لاجل قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالى وذكر الاسم له ايضا ولهذا يضعه بين يديه ليأكله بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى ولهذا لا يضع بين يديه ليأكل منها بل يدفعه لغيره وفي الجوهرة الذبح عند مرئ الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكذا عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي رجل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله ولو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثاني كان الذبح

تعظیما له لا تعظیما لله تعالی ولهذا لا یصح بیع بدنه لیا کل منه بل یدفعه لغیره * وفی نصاب الاحتساب ما یفعله الجهلة من الذبح عند قبورا لمشایخ والشهداء وغیرهم وعند شراء الدار وعلی البناء الجدید وباب البیوت وعند دخول الامیروفی وجه الانسان وما اشبه ذلک فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغیرالله تعالی وان ذکر اسم الله تعالی علیه ویکفرون بذلک وهذا امر غفل الناس خواصهم فکیف بعوامهم * پوشیده نماند نیست که بعض از علمای این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه که در ماده ذکرنام غیرخدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارند و برحسب زعم خود بر حل جانور مذ در مرقوم استدلال می نمایند * وحال آنکه اگر در تعاسل عبارت هدایه و در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید * و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف است بر تفصیل صورت های که دران ذکرنام غیر و نام خدای تعالی یافته شود لهذا اولا تحریر آن می کنم ومن الله تعالی الهدایة

والعناية فی البداية والنهاية وبفضله الکفاية ومنه العصمة
من الغباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
بانکه ز شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر د
نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
صورة و معنی یعنے نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی معنی چنانچه
در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله
و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم
موصول صورة لا معنی یعنے اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
موجود باشد اما در معنی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
بسم الله محمد زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * و برین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم
بذبح یافته نه شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل
بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است *
اما مکروه است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس
صورةً موصول است اگرچه معنیً و قصداً موصول نیست پس مشابه به
حرام گردید و مشابهت حرام مکروه است * سیوم موصول
معنیً لا صورةً یعنے نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر
عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه
قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای
زید نذر کردم و بعده همبرین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند
اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید
اصلا بر زبان نیارد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام
خدا موصول است معنیً و قصداً اگرچه در لفظ مذکور نیست و
این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت
شرکت غیر با نام خدا مقصود است اگرچه ملفوظ نیست و معنی
و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیه
است که اذا اختلف القلب و اللسان فالمعتبر ما فی القلب و فی

الحدیث المشهور انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی الخ

پس خلوص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است و تفصیل این بمراتب و کرات بوجوه مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شد * اما درینجا برای تنبیه مخالفان و اعلام غافلان عبارت هدایه که دستاویز ایشان است و بر حسب فهم و زعم خود ها بر حل ذبیحه مرقومه دلیل می آرند نقل کرده بفضل او تعالی خود از فحوای عبارت منقوله حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود * چهارم مفصول صورةً و معنیً یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق آن بنام زید مقرر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خورانیدن و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعد ازان در وقت ذبح صرف نام خدا گوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری ثابت

شد و موصول صوری کہ باعث کراہت است یافتہ نشد و
چون کہ شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بلکہ
صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب
احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس
مفصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی کہ موجب حرمت
است ثابت نگردید و ہرگاہ این چہار صورت معلوم شد
پس بدانکہ صاحب ہدایہ سہ صورت را نوشتہ است کہ در آنہا
صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافتہ شدہ است و عبارت آن این است
ویکرہ ان یذکر مع اسم اللہ تعالی شیا غیرہ بان یقول عند الذبح اللہم
تقبل من فلان وھذہ ثلث مسائل ۔ احدہا ان یذکر موصولا لا معطوفا
فیکرہ ولا تحرم الذبیحۃ وھو المراد بما قال ونظیرہ ان یقول
بسم اللہ محمد رسول اللہ لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح
واقعا لہ الا انہ یکرہ لوجود القران صورۃ فیتصور بصورۃ المحرم
والثانیۃ ان یذکر موصولا علی وجہ العطف والشرکۃ بان یقول
بسم اللہ واسم فلان او یقول بسم اللہ وفلان او بسم اللہ ومحمد رسول
اللہ بکسر الدال فتحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ والثالثۃ ان
یقول مفصولا عنہ صورۃ ومعنی بان یقول قبل التسمیۃ وقبل ان

فيحج الذبيحة او بعده ومثل الا باس به لما روي عن النبي صلي الله

عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن

شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد

علي ما قال ابن مسعود رضي الله عنه جردوا التسمية حتي لو قال عند

الذبح اللهم اغفرلي لا يحل لانه دعاء وسوال * پس صورت

اولي هدايه آنچه درين جا صورت دوم است و صورت

دوم آن آنچه درين جا صورت اول است و صورت سوم

آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثه مذكوره

اين مقام پس در هدايه اصلا مرقوم نيست و وجهش

آن است كه مدار قول هدايه صرف بر ذكر نام غير با نام خدا

است بدون اعتبار تقرب بسوي غير و بناي حكم صورت

ثالثه اين جا بر تقرب بسوي غير است لهذا صاحب هدايه آنرا

ذكر نكرده اما از قيود عبارت هدايه و از وضع صورت او حكم

صورت ثالثه مذكوره اين مقام مستنبط مي شود زيرا كه در

صورت ثالثه هدايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة

ومعنى بان يقول قبل التسمية الخ قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ

پس از قيد معني صاف واضح مي شود كه موصول بر دو قسم

است صورةً ومعنی و در صورت اولی ↑ اینه موصول صورةً است ومعنی نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو مفقود است باقی ماند آنکه موصول معنیً بود و صورةً نه بود و از تعلیل صورت اولی صاحب ظاهر می شود که صرف موصول صورةً در باب حرمت معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام است و در حقیقت ومعنی حرام نیست پس غایة الامر اینکه موجب کراهت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته در افادهٔ حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه ↑ اینه برای اخراج این صورت یعنے صورت ثالثه مرقومه این جا قید منفصول معنی نوشته است علاوه برین آن که اگر موصول معنوی معتبر نمی بود پس اصلا حاجت قید منفصول معنی برای اخراج موصول معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که منفصول صورةً و نیز صاحب ↑ اینه گفته است بان یقول قبل التسمیة الی قوله: اللهم تقبل هذه من امة محمد الخ و نگفت بان یقول قبل التسمیة باسم فلان چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است که این صورت منفصول صوری و معنوی نیست بلکه منفصول صوری است و موصول معنوی و سابق معلوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب هدایه باین وجه که در صورت موصول صورةً لامعنیً حرام نیست زیرا که شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید مفصول معنی باین وضع که اگر مفصول صورةً و معنی بود حلال است و هم از وضع او صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل عن فلان و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل کرد صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که تعلیل مرقوم صاحب هدایه و تقید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق صادق است باین که جانوری که اولا بنام اولیا و غیره نذر کرده شود بعد از آن بابتناء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگرچه از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسیکه صورت نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و حل آنرا از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر دعوای خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش افتاده زیرا چه در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه ایه نام غیر که قبل از ذبح مفروض است بقصد ایصال ثواب آن برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة محمد الخ ظاهر و باهر است نه بقصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح جانور مذکور* آری در صورت ثانیه ایه البته ذکر غیر برای تقرب بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است و فرق درمیان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس وابین من الامس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه ایه اتصال صوری و معنوی هردو مفقود است بلکه انفصال صوری و معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل از ذبح مذکور است بقصد نذر بنام او و تقرب بسوی او بذبح جانور مذکور است پس انفصال لفظی اگرچه در صورت نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز دران متصور نیست زیراچه تقرب بسوی غیر دران واقع است و نیت آن تا وقت ذبح موجود و باقی است* پس اتصال معنوی دران مقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم